

حوزه ارتباط اسباب نزول و تفسیر

محمد مهدی مسعودی

بخش اول

قرآن، معجزه جاوید الهی است که دست تحریفگران در گستره تاریخ، راهی بدان نجسته است. کتابی که مایه انس حق جویمان و روشنی بخش قلب و دل آنان و الهام بخش معرفت خواهان و تشنه دلانی است که در پی آنند تا لختی روح از جهان خاکی برکشد و در ملکوت به پرواز در آیند.

«نوری که چراغهای آن خاموش نگردد، چراغی که افروختگیش کاهش نپذیرد و دریایی که ژرفای آن را

کس نداند، راهی که پیمودنش به گمراهی نینجامد و پرتوی که فروغ آن به تیرگی نگراید...»^۱

آری، قرآن همان منشور هدایتی است که توانست از فرومایه ترین و بی فرهنگ ترین ملت‌ها، مردمی دانشور و جامعه‌ای سرآمد جوامع عصر خویش پدید آورد.

پایان عصر وحی و رخداد رحلت پیامبر اسلام، هر چند نابسامانی را در پیوند مردم با معارف ژرف قرآن به همراه داشت، اما به هر حال این جدایی در همه قشرها راه نیافت و بودند کسانی که علی‌رغم جریانها و تنشهای سیاسی، به جمع آوری آیات وحی و معارف قرآن همت گماشته و مردم را آشکارا و نهان به سوی قرآن سوق می‌دادند.

قرآن، محور همه ارزشهای اسلامی بود و امت اسلامی، ناگزیر برای راهیابی به کمال و رفع کاستیهای فردی و اجتماعی خود، رو به سوی این کتاب آسمانی داشت و برای فهم معارف بلند آن و درک رمز و رازهای آن به تکاپو پرداخت.

این تکاپو به تنظیم و تدوین مسائلی انجامید که «علوم قرآن» نامیده شد. «علوم قرآن» به مقوله‌هایی اطلاق گردید که به شکلی در فهم و تفسیر قرآن تأثیر داشت و به عنوان مقدمه قرآن شناسی و قرآن فهمی باید مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت؛ علمی مانند: تاریخ قرآن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، اسباب نزول و ...

در این میان، علم اسباب نزول به دلیل ارتباط مستقیم با فضای نزول آیات و ترسیم زمینه‌های پیشینی وحی، از جایگاهی چشمگیر و مؤثر برخوردار است، ولی باید اذعان کرد که این مقوله، آن گونه که باید، مورد طرح و بررسی قرار نگرفته و زوایای علمی فنی آن مورد شناسایی کامل واقع نشده است!

این نوشتار، تلاشی است در جهت تبیین نقش اسباب نزول در تفسیر قرآن و تعیین حوزه‌های کاربرد آن در فهم معانی آیات.

بحث را با تحلیل و بررسی «علم تفسیر و اصول و قواعد آن»، آغاز می‌کنیم.

علم تفسیر و اصول قواعد آن

واژه تفسیر در اصطلاح مفسران، همان معنای لغوی را در بر دارد. «تفسیر» از ماده «فسر» است که «لسان العرب» درباره آن گفته است: «فسره»؛ یعنی، روشن ساخت آن را. سپس می‌نویسد:

«چیزی که پوشیده و مخفی باشد و آن را کشف و آشکار کنند، به این عمل، «الفسر» گویند.»^۲

لغت شناسان عرب، کلمه تفسیر را مرادف کلماتی چون: ابانه، تبیین، تفصیل، ایضاح و کشف دانسته‌اند. تنها فرقی که میان لغوی و اصطلاحی تفسیر می‌توان یاد کرد، این است که تفسیر در معنای لغوی^۳ هر گونه توضیح و تبیین را شامل می‌شود، در حالی که تفسیر در اصطلاح مفسران قرآن، به توضیح و کشف مفاهیم الفاظ و مراد آیات الهی اطلاق شده است.

بنابر این، تفسیر عبارت است از توضیح و تشریح مدالیل و معانی آیات و نیز جملات ترکیبی قرآن، با رعایت دو نکته:

۱. معانی و مقاصدی که به عنوان تفسیر بیان می‌شود، از سنخ مدالیل لفظی باشد.
۲. دلالت لفظی و توافق میان لفظ و معنا همواره محفوظ باشد، تا در نتیجه به حقیقت تفسیر خدش‌های وارد نیاید.

باید توجه داشت که رسیدن به اهداف تفسیری فوق، در گرو آشنایی با اصول و قواعدی است که به مفسر این امکان را می‌دهد تا در تفسیر خویش راه حقیقت را بپیماید و از خطا و غلط در برداشت مصون ماند. این اصول را به دو بخش عمده می‌توان تقسیم کرد:

۱. دانستن علمی که در تفسیر قرآن و درک معانی آیات، بدان احتیاج است. البته منظور از دسته مبادی و مقدماتی است که به گونه‌ای مستقیم به تفسیر قرآن مربوط می‌شود و پیشنهاد اولی آن به حساب می‌آید.
۲. دانستن اسلوب و روشی که مفسر در پرتو آن موفق به استنباط مفاهیم و معارف مورد نظر وحی شود.

آنچه در این مجال، بیشتر بدان خواهیم پرداخت اصول و قواعدی است که برای تفسیر قرآن بدان محتاجیم.

در این قسمت احاطه و اشراف مفسر بر علمی چند لازم است:

۱. **علم لغت:** شناسایی واژه‌ها که به کمک آن، شرح مفردات الفاظ و معانی آنها روشن می‌شود.
۲. **علم نحو:** بحث و گفت و گو از اعراب کلمات و شناخت سیاق جملات، با توجه بدین نکته مهم که گاه تغییری اندک در اعراب کلمه‌ای، دگرگونی کای در معنای آیه ایجاد می‌کند.
۳. **علم صرف:** علمی که دربارهٔ اَبْنیه، صیغ و کلمات گفت و گو می‌کند.^۴

۴. **علم اشتیاق:** این علم در صدد شناسایی ریشه و نحوه اشتیاق کلمات است و به مفسر این امکان را می‌دهد تا در مواردی که بر اساس اختلاف در اشتیاق، معنای متفاوتی می‌یابد، شایسته‌ترین معنا را انتخاب کند.
۵. **علم معانی، بیان، بدیع:** علمی که به وسیله آنها مطابقت کلام با مقتضیات حال، ویژگیها و اختصاصات ترکیب کلام و نیز شناسایی محسنات آن، انجام پذیرد.
۶. **علم قراءت:** علمی که چگونگی تلفظ صحیح کلمات قرآن و نیز ترجیح پاره‌ای از وجوه محتمل را بر برخی دیگر، به ما می‌آموزد؛ مانند قراءت مالک یا ملک، در «مالک یوم الدین».
۷. **علم اسباب نزول:** یعنی شناخت موقعیت زمانی، مکانی، فردی و اجتماعی و دیگر زمینه‌هایی که نزول آیه‌ای یا بخشی از آیات را سبب شده است. آشنایی با این مهم، این امکان را به مفسر می‌دهد تا حقایق و معارف وحی را در زمینه‌های پیشینی و مقارن با آن مورد بررسی و تحلیل و نتیجه‌گیری قرار دهد.
۸. **علم کلام:** علمی که در آن از اعتقادات و مبانی و اصول آن بحث می‌شود و مفسر به کمک آن، حقیقت معنای آیاتی را که ممکن است ظاهر آنها مراد نباشد، بیان می‌دارد.
۹. **علم اصول فقه:** علمی که به کمک آن، وجوه استدلال بر احکام و طریق استنباط آن شناخته می‌شود.
۱۰. **علم فقه:** علمی که به کمک آن احکام و فروع دین، از آیاتی که مشتمل بر این امورند، استفاده و برداشت می‌شود.
۱۱. **علم الحدیث:** به کمک این علم، مفسر روایت مناسب و صحیح را در جهت تفسیر آیات به خدمت می‌گیرد.
۱۲. **علم ناسخ و منسوخ:** علمی که آشنایی با آن، موجب آگاهی از محدوده و گستره زمانی دلالت دلیل شرعی (آیات) و زوال احتمالی حکم پیشین و ثبوت حکم فعلی، می‌شود.
- و البته در کنار و همرا با تمامی موارد یاد شده، اخلاص و خلوص در نیت و صفای باطن و نورانیتی درونی که موهبتی است الهی و برخاسته از مراتب تقوا و پایبندی مفسر به مبانی شرع: «**وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ...**» (بقره / ۲۸۲)
- توجه بدین نکته ضروری است که آنچه به عنوان اصول و قواعد و علوم مورد نیاز در تفسیر قرآن ذکر شد، نه یک مجموعه کامل و به دست آمده از استقرایی تام، بلکه گزیده و مجموعه‌ای از اصلی‌ترین ابزار و علوم مورد نیاز است که به ما این امکان را می‌دهد تا جایگاه «علم اسباب نزول» را در کنار دیگر علوم و دانشهای مورد نیاز در تفسیر قرآن، نمایان سازیم^۵.

تأثیر اسباب نزول در تفسیر و فهم آیات قرآن

برخی بر این باورند که بحث از اسباب نزول، بحثی بی ثمر و فاقد هر گونه نتیجه و بازده علمی است. در نظر اینان، بررسی اسباب و علل نزول آیات، تنها کشف از مسائل تاریخی و بحث از رویدادهای گذشته است، بدون این که ثمره و فایده‌ای تفسیری در برداشته باشد.

لیکن باید متذکر شد که باوری چنین، انحراف از مسیر واقعیت است و نادیده انگاشتن حقایق مسلم و در حقیقت علم به شرایط، هنگام و جهات نزول آیات قرآن، سرآمد علوم قرآنی است^۶ و باید اعتراف کرد که شناختی چنین، پرده از روی بسیاری از آیات بر می‌گیرد؛ آباتی که در جهت حل مشکلات و تبیین واقعیات زمان خود نازل شده است و در عین حال عمومیت داشته و متکفل حل مشکلات اسلام و مسلمانان در گستره زمان است. زیرا قرآن، کتاب عمل و رفتار و برنامه زندگی است و شیوه ارسال و تعلیمش به گونه‌ای است که آموزش آن ملازم و همرا با شرایط خاص و در ضمن نیازها و رویدادهای ملموس شکل گرفته است و این نکته، سبب شده است تا پیام و محتوای معرفی آن همراه با تصویری اجمالی از رویدادها و قضایا در ذهن نقش بندد و سپس در لحظه نیاز و کاربرد، ذهن با مراجعه به فرا گرفته‌ها و در جریان فرایندی مستمر، به استنباط و اجتهاد می‌پردازد. به تعبیری دیگر، درس آموزی و تعلم نو مسلمانان در دوره نزول وحی، فراگیری دانشجویانی را ماند که درس را در صحنه عمل و چونان پزشکی بر بالین بیمار می‌آموزند.^۷

هر آیه، سوره و مجموعه آیات، شرایط و زمینه‌های نزولی دارد که اطلاع و آشنایی از آن در فرایند تفسیر و بررسی مفاهیم قرآن و ابهام زدایی از چهره برخی آیات، تأثیری بسزا دارد. این مسأله هنگامی وضوح بیشتر خواهد یافت که بدانیم ظواهر بسیاری از آیات، معنایی را می‌رساند که قطعاً مراد آیه نیست و توجه به سبب نزول راهنمون محقق در دستیابی به حقیقت پنهان آیه خواهد بود.*

بررسی و تحلیل کیفیت تأثیر گذاری اسباب نزول بر فهم و درک معانی آیات قرآن در دو محور عمده می‌تواند انجام پذیرد:

۱. فهم مقاصد و اسلوب تعابیر قرآن کریم

هر سخن در مواقع مختلف، معانی متفاوتی را افاده می‌کند، برای درک و فهم درست سخن، شناخت جهات خارجی و قراین، امری ضروری و لازم است. از همین روی، در کلام انسانی، علم معانی و بیان، بیشترین تکیه را بر معرفت مقتضای حال می‌کند، چه در وقت خطاب و چه از زاویه گوینده و مخاطب و نیز از ناحیه نفس خطاب. تشخیص این که مراد از بیان استفهام، معنای حقیقی آن یا مجازی چون توییح و سرزنش، تأکید و یا احياناً استهزاء است، بستگی به چگونگی بیان آن و نیز قراین و امارات دیگر دارد. همچنین صیغه امر، گاهی طلب حقیقی و زمانی اباحه، هنگامی تهدید و دیگر زمان، ناتوانی و عجز مأمور را می‌فهماند.

استفاده هر یک از معانی فوق‌ار موارد کاربرد استفهام، امر و ... در آیات کریمه، مبتنی بر شناخت قراین و نشانه‌هایی است که می‌تواند ما را در این جهت یاری رساند و کوتاه سخن این که: دستیابی به مدلول صحیح

* در بخش ذکر آیات و نمونه‌ها، به مواردی از این دسته اشاره خواهیم کرد.

الفاظ و مقاصد و مضامین آیات و سوره‌ها وابسته به اسباب و عواملی است و از جمله مهم‌ترین آنها، شناخت و آشنایی با اسباب نزول است. خصوصیات و ویژگی‌های نزول در این جهت به مانند قراین و نشانه‌ها و مقتضیات کلام بلیغان بشر است که فهم معنای حقیقی و تمییز آن از مجاز و غیر مقصود را ممکن می‌سازد و نادیده انگاشتن آن، تحیر و سردرگمی را در مقام برداشت و انحراف از اهداف بایسته تفسیری را به دنبال خواهد داشت.^۸

۲. بهره‌وری از اهداف تعلیمی قرآن کریم

امروزه در فرصت‌های آموزشی و تربیتی از ابزارها و روش‌های مختلف متنوعی در راستای آموزش و نیز انگیزش فراگیران و در نتیجه تحکیم و تقویت مبانی معرفتی و شناختی ایشان، بهره‌برده می‌شود. این روشها بیشتر در جهت ایجاد زمینه‌های پیشینی تفکر و نظام دهی به سیر اندیشه فراگیر و در نهایت ایجاد تمرکز و منطبق فکری مناسب در جهت دستیابی به اهداف آرمانی علوم و دانشها، به خدمت گرفته می‌شوند. اعمال این روشها و بهره‌بردن هر چه بیشتر از نتایج آن، در گرو دو امر مهم است:

الف. توان مدرّس؛

ب. استعداد و آمادگی فراگیر.

تا زمانی که مربی و مدرّس، توان و قدرت علمی بایسته و همراه با آن، هنر لازم در القای صحیح و ظرافتمندانه پیام آموزشی خویش را نداشته باشد و از دیگر سوی فراگیر، پذیرش و آمادگی و نیز فضای ذهنی مناسب در جهت درک و دریافت را دارا نباشد، فرآیند تعلیم و آموزش فاقد هر گونه نتیجه و بازده مفید خواهد بود.

مدرّس موفق کسی است که بر انگیزش مخاطبان خویش و نیز ایجا خلاقیت ذهنی در ایشان توانا باشد، به گونه‌ای که به نظام فکری دانش پژوه شکل داده و بین معلومات و یافته‌های آموزشی وی پیوند برقرار سازد. سپس سیر و حرکت ذهنی او را از مجهولات به سمت معلومات و آگاهیها هدایت کند و همراه با آن به کمک ایجاد زمینه‌های پیشینی تفکر و پیشنهادها لازم، فضای ذهنی متعلم را نسبت به مراحل پیدایش و تطور یک اندیشه، شکل داده به گونه‌ای که وی خود را در آن صحنه حاضر دیده و ابعاد و زوایای شکل‌گیری آن را به گونه‌ای ملموس احساس کند.

ضرورت مسأله «تمهید» و بهره‌بردن از مقدمات پیشینی تعلیم و آموزش، امروزه در تمامی زمینه‌های علمی و پژوهشی احساس گشته و نسبت به کاربرد آن اهتمام بسیار ورزیده می‌شود. حتی در دنیای ادب و هنر مشاهده می‌شود تعلیم یک قصیده شعری، آن هنگام شکل نهایی و کامل خویش را می‌یابد که در کنار اشاره به ابعاد ادبی و بلاغی سروده، بتوان به اهداف و انگیزه‌های درونی سراینده در گزینش، و تنظیم لفظی و محتوای شعر دست یافت و نیز در تعریف و تبیین قوانین و نظامهای قانونی، بحثها و مذاکراتی تحت عنوان «مذاکرات توضیحی و تشریحی»^۹ مطرح است که در جهت توضیح و تبیین زمینه‌ها و مراحل پیدایش و شکل

گیری قانونها و تکالیف به کار می‌روند تا روشن سازد که چگونه قانونی وضع و تشریح شده است و هدف از صدور آن چه بوده است^{۱۰} ؟

قرآن کریم نیز، به عنوان برترین منشور هدایت و تربیت، در مسیر آموزش و تعلیم معانی و مضامین بلند آیاتش، بی‌نیاز از حقیقت یاد شده نیست، بلکه می‌توان گفت در جهت تفسیر و تبیین معارف قرآن، طرح اسباب نزول و آشنایی با زمینه‌های نزول آیات و مراحل پیدایش و شکل‌گیری سروش آسمانی وحی، از کارآمدترین ابزار خواهد بود. مفسر به کمک بیان اسباب نزول و ترسیم مراحل و خصوصیات آن، مقدمات ذهنی لازم برای محقق را فراهم می‌آورد به گونه‌ای که وی خود را در فضای نزول وحی حاضر می‌بیند و بینش و معرفت نظری خویش را با احساس و ادراکی درونی پیوند می‌زند و بدین وسیله پیام آیات قرآن در ژرفای روح و جان وی جای می‌گیرد^{۱۱}.

شاید توجه به حقایق یاد شده بوده است که بسیاری از مفسران را به اعتراف نسبت به نقش و اهمیت اسباب نزول در سیر فهم و درک معانی قرآن و تفسیر آیات آن واداشته است، به گونه‌ای که پیش از ورود به تفسیر و بیان معانی آیات به ذکر اسباب نزول پرداخته‌اند و هر از چند گاهی لب به سخن در بیان اهمیت و ارزش آن گشوده‌اند.

واحدی نیشابوری در ضرورت و اهمیت این رشته از علوم قرآن می‌نویسد:

« علوم قرآن بسیار است ولی من از میان آن همه، برآن شدم تا شرایط و اسباب نزول آیات را بیان کنم، زیرا ضروری‌ترین معرفت و سزاوارترین رشته به بذل عنایت است، بدان سبب که معرفت به تفسیر هرآیه‌ای بدون آگاهی از تاریخ و شرایط نزول آن میسر نیست. »^{۱۲}

جلال الدین سیوطی در الاتقان می‌نویسد:

« برخی براین پندارند که در شناخت اسباب نزول، هیچ نتیجه علمی نهفته نیست، بلکه در حکم مباحث تاریخی است، ولی به اینان باید گفت که سخت در اشتباهند، بررسی اسباب نزول ثمرات بسیاری دارد از جمله: آگاهی از معنای آیات و رفع اشکال از آن و از همین روی، « ابن دقیق العید » گفته است:

« بیان و گزارش سبب نزول آیات، راه و روشی استوار و مطمئن برای فهم معانی قرآن کریم است. »

و نیز ابن تیمیّه گفته است:

« شناسایی سبب نزول به فهم و درک صحیح آیه مدد می‌رساند، زیرا علم به سبب موجب علم به مسبب یعنی علم به خود آیه می‌گردد. »^{۱۳}

دانشور فرزانه، شهید مرتضی مطهری در این باره چنین بیان داشته است:

« آشنایی با قرآن به مقدماتی نیازمند است... یکی از آن مقدمات، آشنایی با تاریخ اسلام است، زیرا قرآن مثل تورات یا انجیل نیست که یکباره توسط پیامبر ﷺ عرضه شده باشد، بلکه این کتاب در طول ۲۳ سال دوران زندگی پیامبر ﷺ از بعثت تا وفات در خلال جریان پرهیجان تاریخ اسلام نازل شده است و از همین روست که آیات قرآن به اصطلاح «شأن نزول» دارند، شأن نزول چیزی نیست که معنای آیه را در خود

محدود کند، بلکه به عکس، دانستن شأن نزول تا حدّ زیادی در روشن شدن مضمون آیات مؤثر
وراهگشاست.»^{۱۴}

چون طرح تمامی دیدگاههای موجود در این زمینه به درازا خواهد انجامید، به همین مقدار از سخنان
صاحب نظران اکتفا می‌کنیم و طالبان را به مراجعه به متن گفتار ایشان در نگاشته‌هایشان توصیه می‌نماییم. بلی
در این میان توجه به نظر حضرت علامه طباطبایی، از حیث اهمیّت و ظرافتی که در آن وجود دارد، لازم
می‌نماید.^{۱۵}

کارآیی اسباب نزول از نظر علامه طباطبایی

معروف و مشهور است که علامه طباطبایی رحمته‌الله، اسباب نزول را در زمینه تفسیر و فهم معانی آیات، فاقد
تأثیر می‌داند. ایشان در کتاب «قرآن در اسلام» اظهار داشته است:
«اساساً مقاصد عالیّه قرآن مجید که معارفی جهانی و همیشگی می‌باشند، در استفاده خود از آیات کریمه
قرآن، نیازی قابل توجه یا هیچ نیازی به روایات اسباب نزول ندارند.»^{۱۶}

لیکن بررسی مجموع دیدگاههای حضرت علامه و نیز شیوه تفسیری ایشان در تفسیر شریف المیزان، ما را
بدین حقیقت واقف می‌گرداند که وی، یکسره منکر تأثیر اسباب نزول در زمینه تفسیر قرآن نبوده، بلکه در
جای جای تفسیر المیزان از این امر، بهره جسته است و تتبّع در آثار ایشان روشنگر این معناست. به علاوه،
علامه خود در همین کتاب «قرآن در اسلام» تصریح کرده است:

« بسیاری از سور و آیات قرآنی از جهت نزول با حوادث وقایعی که در خلال مدّت اتّفاق افتاده است،
ارتباط دارد... این زمینه‌ها را که موجب نزول سوره یا آیه مربوط می‌باشد، اسباب نزول می‌گویند و البته
دانستن آنها تا اندازه‌ای، انسان را مورد نزول و مضمونی که آیه نسبت به خصوص مورد نزول خود به دست
می‌دهد روشن ساخته کمک می‌کند و از این روی، گروهی انبوه از محدّثان صحابه و تابعین در صدر اسلام،
به ضبط روایات اسباب نزول همّت گماشته بودند و اخبار بیشماری در این باره نقل نموده‌اند.»^{۱۷}

کوتاه سخن این که مرحوم علامه، منکر تأثیر اسباب نزول بر فهم و تفسیر آیات نبوده، بلکه چون تنها
مرجع و منبع دسترسی به اسباب نزول، روایات موجود در این زمینه است که نوعاً از طریق عامّه نقل شده‌اند
و از طرفی تحقق سندی احادیث مزبور، ما را بدین حقیقت واقف می‌گرداند که بسیاری از آنها غیر مسند و
ضعیفند، به گونه‌ای که تتبّع در این روایت اسباب نزول اعتبار خود را از دست داده و غیر قابل اعتماد
خواهند شد و این عدم اعتماد، نه فقط به خاطر ضعف سند، بلکه حتّی در صورت صحّت سند (که احتمال
کذب رجال سند را از میان می‌برد یا تضعیف می‌کند) به دلیل وجود احتمال دسّ و یا اعمال نظر، پابرجا
خواهد ماند. اما این که چگونه می‌توان با وجود احتمال فوق، از اسباب نزول در زمینه قرآن بهره جست،
نکته‌ای است که به خواست خدا در بخش «تطابق تفسیری اسباب نزول با آیات» بدان خواهیم پرداخت.

نقش اسباب نزول در نخستین تلاشهای تفسیری

بر اساس آنچه ذکر شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که میزان بهره‌وری مفسر از اسباب نزول، در ارزیابی و برآورد ارزش و صحت و سقم تفسیر وی، تأثیری بسزا دارد و در حقیقت یکی از عوامل عمده که به نوشته وی اعتبار و ارزش می‌بخشد، حوزه احاطه و گستره اطلاعات وی نسبت به اسباب نزول آیات است. به هر مقدار که مفسری در این زمینه آگاهیهای گسترده و عمیقتری را واجد باشد، ارج و ارزش نظریه وی در تبیین و توضیح حقایق معانی آیات فزونی خواهد یافت.

حقیقت مزبور، نکته‌ای نیست که امروزه مورد اعتراف و کاربرد مفسران و محققان علوم قرآن قرار گرفته باشد، بلکه مطالعه در پیشینه تفسیر، این واقعیت را بخوبی روشن می‌سازد که اهمیت شناسایی اسباب نزول در مقام تفسیر آیات، از روزهای صدر اسلام و توسط نخستین منادیان و مبلغان مکتب وحی به خوبی درک شده بوده است و ما نخستین منادیان و مبلغان مکتب وحی به خوبی درک شده بوده است و ما نخستین نمودهای کاربرد اسباب نزول را در مکتب تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين علیهم السلام و پس از ایشان در آثار برجای مانده از صحابه و تابعین که هنر تفسیری خویش را وامدار مکتب آن بزرگوارانند، مشاهده می‌کنیم و حتی چنانکه برخی دانشوران معاصر ابراز داشته‌اند:

«کسی که در مقام مطالعه و بررسی شیوه تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برآید و به کتب تفسیر و حدیث مراجعه

کند، در نگاه اول در می‌یابد که اسباب نزول، والاترین جایگاه را در این شیوه واجد است.»^{۱۸}

یکی از ابعاد برجسته و نمودار شخصیت تفسیری علی علیه السلام، احاطه و آگاهی بی‌بدیل آن حضرت در حوزه اسباب نزول آیات قرآن کریم است؛ شخصیتی که به اعتراف عام و خاص، عالیتزین و برجسته‌ترین استاد در زمینه تفسیر و سرآمد آگاهان به علوم و معارف قرآنی است.

ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌نویسد:

«علی علیه السلام دریایی از علم بود، او عالمترین صحابه به اسباب نزول و تفسیر قرآن بود. در بیشتر موارد، صحابه در

فهم معانی آیات و حل مشکلات به او مراجعه می‌کردند، تا آنجا که دانش او ضرب المثل عرب شد و

می‌گفتند: هیچ قضیه‌ای نیست که در حل آن به ابوالحسن نیاز نباشد.»^{۱۹}

ابوحزمه از حضرتش روایت کرده است که فرمود:

«اگر خواسته باشم هفتاد شتر از تفسیر «ام القرآن» بار کنم، این کار را انجام می‌دهم.»^{۲۰}

آن حضرت نخستین فردی بود که مبادرت به تهیه تفسیری برقرآن و تبیین معضلات و مشکلات آن نمود.

سلمان فارسی می‌گوید:

«امیرمؤمنان علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خویش قرار گرفت و همیت خویش صرف تألیف و

جمع آوری قرآن کرد و به دست خویش ترتیب و شرایط نزول و تفسیر آیات و ناسخ و منسوخ آن را

نگاشت.»^{۲۱}

واین همه از آن روی بود که او اعلم و داناترین مسلمانان به کتاب خدا و تفسیر و تأویل آن پس از رسول خدا ﷺ بود و به همین خاطر به او لقب «امام المفسرین» و «صدرالمفسرین» داده‌اند.^{۲۲}

به جرأت می‌توان ادعا کرد، راز شخصیت برجسته و بی‌همتای آن بزرگوار در وادی تفسیر و دانشهای قرآنی، در احاطه و آگاهی گسترده وی به اسباب نزول آیات نهفته است. آن حضرت، به طور دقیق و عمیق، بیش از دیگران از خصوصیات و چگونگی نزول آیات مطلع بود و این اطلاع دستاورد حضور وی در تمامی صحنه‌های نضج و شکوفایی نهضت اسلام بود. اگر دیگران دو را دور حدیثی یا سخنی درباره آیات وحی شنیده بودند، ولی علی^۷ حاضر و ناظر در تمامی لحظات و مراحل آن بود؛ یگانه شاهدهی که از نخستین لحظه فرود وحی با رسول خدا ﷺ همراه و همگام بود:

«من چون بچه شتری که در پی مادر رود، در پی او (پیامبر) بودم، هر روز از اخلاق خویش پرچمی برمی‌افراشت و مرا دستور می‌داد تا اقتدا کنم. هر ساله در حراء معتکف می‌شد و من او را می‌دیدم و هیچ کس جز من او را نمی‌دیدم... نور وحی را به دیده می‌نگریستم و نسیم نبوت را بر دلم احساس می‌کردم. هنگامی که بروی نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم و پرسیدم: ای رسول خدا ﷺ این صدای ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستیده شدن نومید گشته. ای علی، آنچه رامن می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آنچه رامن می‌بینم می‌بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه یار و مددکار منی.»^{۲۳}

سیوطی می‌نویسد:

ابن مسعود گفت:

«امام علی^۷ فرمود: به خدا سوگند که هیچ آیه ای نازل نشد مگر این که دانستم درباره چه و در کجا نازل شد. برآستی پروردگرم به من دلی پرفهم و زبانی پرسؤال بخشیده است.»^{۲۴}

محمدحسین ذهبی می‌گوید:

«علی^۷ دریایی از دانش بود، استدلال قوی و محکم داشت، صاحب عقلی کامل، پخته و دلاورانه بود، چشم و دیدی تیز و نافذ به حقایق و ماوراء امور داشت، دانش او به کتاب خدا و فهم و درک او در مورد اسرار و رموز قرآن و شناخت مفاهیم و معانی پنهان از چشمها و علمها، بی‌همتا بود، او آگاهترین صحابه به تنزیل و شناخت تأویل قرآن کریم بود.»^{۲۵}

براساس مسؤلیت و تکلیفی که بردوش خویش احساس می‌کرد و تاب محروم ماندن امت از آگاهیهای درخور نسبت به مضامین بلند آیات وحی را نداشت، دربرابر صدها تن از اصحاب و گروهی کثیر از امت فرمود:

«از من درباره کتاب خدا بپرسید، زیرا به خدا سوگند آیه ای در کتاب خدا نیست که در شب یا روز، درحال حرکت یا به هنگام اقامت، نازل شده باشد و رسول خدا ﷺ بر من تلاوت نفرموده باشد و تعبیرش رابه من نیاموخته باشد. «ابو کواء» بر خاسته می‌گوید: ای امیر مؤمنان، آیاتی که در غیاب تو بر وی نازل می‌شد چه؟ فرمود: رسول خدا ﷺ آیاتی را که در غیاب من بر وی نازل می‌شد، به خاطر می‌داشت تا چون به

حضورش می‌رسیدم بر من تلاوت فرموده می‌گفت: ای علی، در غیاب تو خدا چنین وحی فرستاد و تفسیرش چنین است. بدین سان تفسیر قرآن و چگونگی نزولش را به من می‌آموخت.^{۲۶}

آری در پرتو این توفیق که همدم پیامبر ﷺ و شاهد رسالت و در نتیجه آگاه از ترتیب و شرایط نزول و اسباب آن گشت، صدر مفسران و مورد تأیید و تحسین آنان واقع شد و به «کلام الله الناطق» ملقب گردید. با توجه به آن چه بیان شد می‌توان اظهار داشت که علم به اسباب نزول، از اساسی ترین ابزار در طریق فهم و درک معانی آیات و راهگشای حل مشکلات بسیاری در زمینه تفسیر و تبیین مفاهیم قرآن است و ما به خواست و توفیق الهی تلاش خواهیم کرد در ادامه نوشتار، مواردی چند از آیات آسمانی وحی را به کمک اسباب نزول مورد بررسی و تحلیل تفسیری قرار دهیم و در این مسیر شما را به تأمل، تحقیق و داوری فرا می‌خوانیم.

در میان آیات قرآن، برخی بدون هیچ نیاز و وابستگی به شأن نزول، پیام و مفادی روشن دارد ولی دسته دیگر از آیات، در پرتو شناخت اسباب نزول قابل درکند.

از آن جا که بررسی همه این گونه آیات در یک مقاله میسر نیست، به طرح نمونه‌هایی اکتفا می‌کنیم و تحقیق را در دو محور پی می‌گیریم:

۱. آیاتی که بدون توجه به شأن نزول، فاقد معنا و مفهومی مشخص‌اند و فهم معنای حقیقی آنها نیازمند آشنایی با اسباب نزول آن آیات است.
۲. آیاتی که در مقام تفسیر، دچار ابهام و پیچیدگیهای مفهومی هستند و اسباب نزول راهگشای ما در تفسیر صحیح و برداشتهای واقعی از آن آیات است.

آیات متکی به اسباب نزول، در فهم و ترجمه

دسته نخست، عموماً آیاتی است که درباره اشخاص، حوادث و رخدادهایی معین، زمانی و مکانی خاص نازل شده است و دسترسی به معنای واقعی و چه بسا در مواردی ترجمه ظاهری آن آیات، نیازمند آشنایی با فضای نزول است.

البته این بیان بدان معنا نیست که اسباب نزول موجب تخصیص آیه شریفه به همان مورد و عدم کاربرد مفهومی آن در دیگر موارد شود، بلکه سبب نزول در این جهت تنها معنا و مفهوم واقعی و نخستین آیات را روشن ساخته و زمینه را برای تطبیق آن بر دیگر موارد و برداشتهای تفسیری هموار می‌سازد.

نمونه‌هایی چند:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بقره / ۱۰۴

ای مؤمنان، کلمه «راعنا» را بر زبان میاورید، بلکه به جای آن بگویید «انظرنا». آنچه به شما دستور داده می‌شود بشنوید و اطاعت کنید، و برای کافران عذابی دردناک است.

قبل از این که در فهم آیه سبب نزول آن مراجعه کنیم، علی رغم وضوح الفاظ آیه ابهامهایی درباره موضوع و انگیزه این کلام الهی وجود دارد. این که مگر واژه «راعنا» چه عیبی دارد که تعبیر «انظرنا» ندارد و چه رابطه‌ای بین صدر آیه و ذیل آیه است؟ اینها نکاتی است که با مراجعه به سبب نزول قابل شناخت است. در سبب نزول آیه آمده است:

در صدر اسلام، مسلمانان هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول سخن گفتن بود و آیات و احکام الهی را بیان می‌کرد، گاهی از حضرت در خواست می‌کردند کمی با تأنی سخن بگویند، تا آنان مطالب را بهتر بشنوند و به خاطر بسپارند و نیز بتوانند سؤالات و خواسته‌های خود را مطرح نمایند. بدین جهت کلمه «راعنا» که از ماده «الرعى» به معنی مهلت دادن است، به کار می‌برند، ولی اهل کتاب (یهود) از سر دشمنی همین واژه را از ماده «الرعونۃ» که به معنی کودنی و حماقت است، معنا می‌کردند که بنابر این، معنای «راعنا»؛ یعنی، ما را تحمق کن! این مسأله دستاویزی برای یهود فراهم می‌آورد تا مسلمانان و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به استهزا گیرند.

آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده به مؤمنان دستور داد، به جای کلمه «راعنا» تعبیر «انظرنا» را به کار برند که همان مفهومی را می‌سازند، ولی دستاویزی برای دشمنان و مغرضان، همراه ندارد. در برخی تفاسیر آمده است که جمله «راعنا» واژه «راعینا» در لغت یهود، معنای طعن و توهین را در برداشت؛ یعنی، بشنو که هرگز نشنوی! وقتی مسلمانان این جمله را می‌گفتند، یهودیان معنای مورد نظر خود را به ذهن آورده، پوزخند می‌زدند.

برخی دیگر نقل کرده‌اند که یهود به جای «راعنا» واژه «راعینا» را به کار می‌بردند که معنایش «چوپان ما» است و بدین وسیله پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب قرار می‌دادند و آن حضرت را استهزا می‌کردند.^{۲۷}

۲. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنِ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».

آل عمران / ۱۴۴

... محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می‌گردید؟ و هر کس به گذشته باز گردد، هرگز ضرری به خدا نمی‌زند و بزودیکه او را شاکران را پاداش خواهد داد.

آیه فوق، ناظر به یکی از فرازهای جنگ احد است؛ لحظاتی که آتش جنگ میان مسلمانان و مشرکان به شدت شعله می‌کشید، ناگهان آوایی بلند شد و کسی فریاد زد: «محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شد...» و این درست همان لحظه‌ای بود که مردی به نام «عمرو بن قمیئه حارثی» سنگی به سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرتاب کرد و در نتیجه اصابت آن، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پایین وی شکافت و خون صورتش را فرا گرفت. در این موقع، دشمن بر صدد برآمد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به قتل برساند که «مصعب بن عمیر» یکی از پرچمداران ارتش اسلام، جلو حملات آنان را گرفت و خود در این میان به فوز شهادت نایل آمد. شباهت زیاد وی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دشمن را بدین توهم دچار ساخت که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خاک و خون غلتیده است و از این رو فریاد برآوردند و خبر شهادت حضرت را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانیدند.

انتشار این خبر، به همان اندازه که در تقویت روحیه مشرکان مؤثر واقع شد در صفوف مسلمانان تزلزل و ضعف پدید آورد! جمعی که اکثریت را تشکیل می‌دادند به دست و پا افتاده و گریز از میدان نبرد را به پایداری و مقاومت ترجیح دادند و به سرعت صحنه نبرد را ترک کردند، حتی در اندیشه برخی، پناه آوردن به اردوی شرک و امان خواستن از سران مشرکان به طور جدی مطرح گردید! تنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی ع و ابودجانة و طلحة و برخی دیگر بودند که با استقامت و جانفشانی، دیگران رانیز به استواری و ثبات در راه عقیده دعوت می‌کردند. از جمله «انس بن نصر» به میان آنان آمد و گفت: ای مردم اگر محمد ص کشته شد، خدای محمد ص کشته نشده است، بایستید و پیکار کنید و در راه آرمان الهی پیامبر ص شربت شهادت بنوشید! و در پی این سخنان به دشمن حمله کرد و شهید شد. دیری نگذشت که زنده بودن پیامبر ص برهمگان روشن شد و برگ برنده دشمن باطل گشت و مسلمانان به سوی پیامبر ص بازگشتند.

آیه فوق، در چنین زمینه‌ای نازل گردید و آن گروه از مسلمانان سست ایمان وزود باور رامورد نکوهش و سرزنش قرارداد.^{۲۸}

۳. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا»
نساء/ ۵۱

ای پیامبر آیا ندیدی آن کسانی را که بهره‌ای از کتاب خدا دارند و با این حال به «جبت» و «طاغوت» ایمان می‌آورند و به مشرکان می‌گویند: آنها از کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت یافته‌ترند.

پس از حادثه اُحد یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف به اتفاق هفتاد نفر از یهودیان به سوی مکه آمد تا با مشرکان برضد پیامبر اسلام هم پیمان شود و پیمان خویش با آن حضرت را بشکنند. کعب به منزل ابوسفیان وارد شد، ابوسفیان او را گرامی داشت و یهود در خانه‌های قریش به طور پراکنده میهمان شدند، یکی از اهل مکه به کعب گفت: شما اهل کتابید و محمد ص نیز دارای کتاب است. بیم ما از آن است که این کار شما توطئه‌ای باشد در جهت نابودی ما، اگر می‌خواهید با شما هم پیمان شویم نخستین شرط آن این است که در برابر بت‌های ما سجده کنید و به آنها ایمان بیاورید. یهود نیز چنین کردند.

سپس کعب به اهل مکه پیشنهاد کرد، گروهی از ما و گروهی از شما به کنار کعبه رویم و عهد کنیم که در نبرد با محمد ص کوتاهی نکنیم.

این برنامه نیز انجام شد و پس از پایان آن، ابوسفیان رو به کعب کرده، گفت: تو مرد دانشمندی هستی و ما بی‌سواد و درس ناخوانده، به عقیده تو در میان ما و محمد ص کدام به حق نزدیک‌تریم؟ کعب از او خواست تا آیین خویش را تشریح نماید.

ابوسفیان گفت: ما برای حاجیان شتران بزرگ قربانی می‌کنیم، به آنها آب می‌دهیم، میهمان را گرامی می‌داریم، اسیران را آزاد کرده، صله رحم به جا می‌آوریم و خانه پروردگار خود را آباد نگاه می‌داریم و برگرد آن طواف می‌کنیم، ما اهل حرم خدا، سرزمین مکه‌ایم ولی محمد ص از دین نیاکان خود دست برداشته و

قطع پیوند خویشاوندی کرده و از حرم خدا و آیین کهن ما بیرون رفته است، آیین محمد ﷺ آیین نوپا و تازه است.

کعب گفت: به خدا سوگند آیین شما از آیین محمد ﷺ بهتر است. در این هنگام، آیات فوق نازل شد و ایشان را مطرود و ملعون درگاه حق معرفی کرد.^{۲۹}

۴. «إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ»
انفال/۴۲

به یاد آورید که در روز بدر، شما در موضعی پایین بودید و آن کافران در طرف بالا، و کاروان قریش پایین تر از شما بود. اگر با یکدیگر وعده می گذاشتید در انجام وعده خود اختلاف می کردید، ولی همه این مقدمات برای آن بود که خداوند کاری را که می بایست انجام شود تحقق بخشد تا آنها که هلاک می شوند از روی اتمام حجت باشد و آنها که حیات می یابند، براساس ملاک روشن صورت گیرد و خداوند شنوا و داناست. آیه فوق و بخشی از آیات قبل و بعد آن، در مورد جنگ بدر نازل شده است و فهم معنای آن در گروه آشنایی با ویژگیهای این نبرد و آغاز و فرجام آن است.

غزوه بدر، این گونه آغاز شد که ابوسفیان، بزرگ مکه، در رأس یک کاروان تجارتنی نسبتاً مهم از شام به سوی مدینه باز می گشت. پیامبر ﷺ به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ بشتابند و با مصادر سرمایه آن، ضربه سختی بر پیکر دشمن و قدرت اقتصادی وی وارد آوردند. ابوسفیان از یک سو به وسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر ﷺ آگاه شد و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شام می رفت مورد چنین تعرضی قرا گرفته بود، قاصدی را بسرعت به مکه فرستاد تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند. براین اساس، ابوسفیان مسیر خود را تغییر داد تا کاروان را از تعرض مسلمانان مصون بدارد. چون این خبر به اهل مکه رسید و از آن جا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند بسرعت بسیج شدند و لشکری عظیم و مجهز با فرماندهی ابوجهل به سوی پیامبر ﷺ و یاران آن حضرت حرکت کردند. دراین هنگام پیامبر ﷺ با یاران خود مشورت کرد که آیا به تعقیب کاروان ابوسفیان و مصادره اموال آن پردازند یا برای مقابله با سپاه دشمن آماده شوند. سرانجام پیامبر ﷺ دستور آماده باش جهت حمله به سپاه دشمن را صادر کرد.

نکته جالب توجه در این رویارویی این بود که دراین میدان، مسلمانان در سمت شمالی که نزدیکتر به مدینه است قرار داشتند و دشمنان در سمت جنوبی که دورتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که محلی را که مسلمانان به حکم ناچاری برای مبارزه با دشمن انتخاب کرده بودند پایین تر و محل دشمن مرتفع تر بوده و این یک امتیاز برای دشمن محسوب می شده است.

ابوسفیان با اطلاع از حرکت مسلمانان، مسیر کاروان را تغییر داده، از بیراهه و حاشیه دریای احمر بسرعت خود را به مکه نزدیک ساخت و اگر مسلمانان مسیر کاروان را گم نمی‌کردند، ممکن بود به تعقیب کاروان بپردازند و از درگیری با لشکر دشمن که سرانجام باعث آن فتح و پیروزی عظیم شد، خودداری کنند. خداوند در این آیه اشاره به این حقیقت دارد که برخوردی چنین سهمگین، جز بر اساس مشیت خاصه خداوند سبحان نبوده است، چون مشرکان با این که دارای عدّه و عدّه بودند و در قسمت بلندی بیابان در جایی که آب در دسترسشان بود و زمین زیر پایشان سفت و محکم بود فرود آمده بودند و مؤمنان که با کمی عدد و ضعف نیرویشان در قسمت پایین بیابان، در زمین ریگزار و بی آب، اردو زده بودند و به قافله ابوسفیان هم دست نیافته بودند، جز جنگیدن با مشرکان چاره ای نداشتند.

اقدام به جنگ در چنین شرایطی و پیروزی بر مشرکان رانمی‌توان امری عادی دانست، بلکه تنها می‌توانست نمودی از مشیت خاصه الهی و قدرت نمایش نر نصرت و تأیید مؤمنان باشد.^{۳۰}

۵. « وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ »
توبه / ۱۰۷

گروهی دیگر از آن منافقان، کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان به مسلمانان و تقویت کفر و تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه برای کسانی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بودند. آنان سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی و خدمت نداشته‌ایم، اما خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغگویند.

در روزهایی که پیامبر ﷺ عازم جنگ تبوک بود، گروهی از منافقان نزد حضرتش آمدند و گفتند: به ما اجازه بده مسجدی در میان قبیله « بنی سالم » نزدیک مسجد قبا بسازیم تا بیماران و ازکار افتادگی که توان آمدن به مسجد شما را ندارند، در آن مکان فریضه اسلامی خویش را به جا آورند، حضرت به آنها اجازه داد. آنها از پیامبر ﷺ درخواست اقامه نماز در این مسجد را نمودند، پیامبر فرمود: من فعلاً عازم سفرم و هنگام بازگشت به خواست خدا آن جا خواهم آمد. ضمن بازگشت از تبوک، منافقان دوباره به سراغ حضرتش آمدند و تقاضای اقامه نماز در مسجد و دعای برکت از خداوند را کردند، اما هنوز پیامبر ﷺ به دروازه مدینه نرسیده بود که بیک وحی نازل شد و پرده از نیات شوم منافقان برداشت و این آیات را آورد. در پی آن، رسول خدا ﷺ دستور داد که آن مسجد را آتش بزنند و بقایای آن را ویران کنند و جای آن را محل ریختن زباله‌های شهر سازند.^{۳۱}

۶. « وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ »
توبه / ۱۱۸

خداوند آن سه تن را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیدند، مشمول لطف و رحمت خویش قرارداد؛ آن کسانی که پس از تخلف، در محاصره‌ای شدید قرار گرفتند تا آن حد که زمین با همه گستردگی برایشان آمد و حتی از خود نیز به تنگ آمدند و دانستند که از خدا جز به سوی او راهی نیست. خدا نیز ایشان را بخشید و توفیق توبه داد، زیرا که او توبه‌پذیری مهربان است.

آیه فوق، به تخلف سه تن به نامهای: کعب بن مالک، مراره ربیع و هلال بن امیه از غزوه تبوک اشاره دارد. البته تخلفشان از روی نفاق نبود، بلکه ناشی از مسامحه و کوتاهی ایشان بود که بعداً پشیمانی و ندامت را برایشان به بار آورد. به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از تبوک، خدمت حضرتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر ﷺ با آنان سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنان سخن نگوید، حتی کودکان هم از ایشان قهر و اعراض نمودند!

زنان این سه نفر نزد رسول خدا ﷺ آمدند و عرض کردند: آیا ما هم باید از شوهرانمان کناره گیریم؟ حضرت فرمود: نه، لیکن نباید نزدیک شما آیند.

از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنان وارد کرد، این بود که کعب بن مالک می گوید: روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم، دیدم یک مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد. هنگامی که مرا شناخت، نامه ای از پادشاه «غسان» به دست من داد که در آن نوشته شده بود: اگر صاحب ترا از نزد خود رانده است به سوی ما بیا. حال من سخت منقلب شد و با خود گفتم: وای بر من! کارم به جایی رسیده است که دشمنان دین در من طمع دارند.

در نهایت این سه تن در محاصره ای عجیب قرار گرفتند و زندگی در مدینه بر آنان تنگ شد و بناچار سربه بیابان نهاده و در قلّه کوهی جای گرفتند و همه روزه خانواده هایشان برایشان غذا می آوردند. سرانجام به یکدیگر گفتند: حال که همه مردم با ما قهر کرده و سخن نمی گویند چرا ما خود با یکدیگر حرف بزنیم و چرا از مسلمانان تبعیت نکنیم، لاجرم هر کدام به قلّه کوهی رفتند و یکدیگر را ندیدند و به همین حال پنجاه روز در کوه مانده، به درگاه خدا تضرع و زاری کردند و اظهار توبه و ندامت می نمودند. سرانجام خداوند توبه آنان را قبول کرد و این آیه را در حقشان فرو فرستاد.^{۳۳}

۷. «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

نور/ ۱۱

کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از میان شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است بلکه خیر شما در آن است. آنان هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند و کسی که بخش عظیم این ماجرا را به عهده گرفت، عذاب عظیمی در انتظار اوست.

درباره شأن نزول آیه شریفه، میان مفسران اختلاف است.

اهل سنت نزول آن را درباره عایشه، ام المؤمنین دانسته اند، ولی شیعه آن را درباره ماریه قبطیه، مادر ابراهیم می دانند؛ همان ماریه که مقوقس، پادشاه مصر او را به عنوان هدیه برای رسول خدا ﷺ فرستاد. ولی هر دو شأن نزول خالب از اشکال نیست و ایرادهایی بر آنها وارد است.

ما در این جا، به نظریه شیعه اشاره می کنیم و طالبان تفصیل نقد و بررسی هردو شأن نزول را به منابع تفسیری ارجاع می دهیم.

ماریه قبطیه، از همسران پیامبر ﷺ از سوی عایشه مورد اتهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر ﷺ به نام ابراهیم داشت. هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر ﷺ شدیداً غمیگین شد. عایشه گفت: چرا این گونه ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، بلکه فرزند «جریح قبطی» بود. رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، علی را مأمور کشتن «جریح» کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود. علی را به حضرتش عرض کرد: آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش بروم یا می‌توانم تحقیق کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: باید تحقیق کنی. هنگامی که علی را به سراغ «جریح» با شمشیر برهنه رفت و او آثار خشم و غضب را در چهره حضرت مشاهده کرد، از صحنه گریخت و بر درخت نخلی بالا رفت. هنگامی که احساس کرد ممکن است علی را برسد خود را از بالای درخت به زیر انداخت. در این هنگام، پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که فاقد آلت تناسلی است. حضرت این مطلب را به عرض پیامبر ﷺ رساند و آن حضرت شکر خدای رابه جای آورد و فرمود: شکر خدا که بدی و آلودگی را از دامان ما دور کرده است. در این هنگام، آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد.

همان گونه که در ابتدای سخن گفتیم روایات وارده در رابطه با این آیه، از طریق شیعه و سنی و از جمله داستانی که ذکر شد، خالی از اضطراب و اشکالات تفسیری و کلامی نیست. در عین حال، این نکته را باید مسلم بدانیم که «افک» مورد بحث مربوط به یکی از اعضای خانواده رسول خدا ﷺ بوده است، حال یا همسرش و یا کنیز ام ولدش. از سوی دیگر، از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که این دروغ در میان مسلمانان پراکنده شده و به وسیله برخی منافقان یا بیمار دلان اشاعه یافته است. از این روی، خداوند این آیات را نازل کرد و از حریم آبروی رسول خویش دفاع نمود.^{۳۳}

۸. «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَّاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»

احزاب/ ۲۶

خداوند گروهی از اهل کتاب را که حامی مشرکان بودند، از قلعه‌های محکمشان پایین کرد و در دل‌های آنان رعب افکند و کارشان به جایی رسید که گروهی از آنان را به می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید.

در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می‌کردند: بنی قریظه، بنی نضیر، و بنی قینقاع. هر سه گروه با پیامبر اکرم ﷺ پیمان بسته بودند که با دشمنان وی همکاری نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند، ولی بنی قینقاع در سال دوم هجرت و بنی نضیر در سال چهارم هجرت، هر کدام به بهانه‌ای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویاروی با پیامبر ﷺ دست زدند، ولی شکست خوردند، با خواری از مدینه اخراج شدند.

پس از پایان غزوه احزاب در سال پنجم هجرت و عقب نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبایل عرب از اطراف مدینه، پیک وحی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و آن حضرت رابه نبرد با بنی قریظه، که در جریان جنگ احزاب، پیمان خویش را با پیامبر ﷺ، شکسته و به مشرکان عرب پیوسته و بر روی مسلمانان شمشیر کشید بودند، مأمور ساخت.

مسلمانان بسرعت آماده جنگ شدند و قلعه های محکم بنی قریظه را به محاصره خویش درآوردند. این محاصره بیست و پنج روز طول کشید و سرانجام همگی آنان تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و سرزمین مدینه برای همیشه از لوٹ وجود آنان پاک گردید.

آیه مورد بحث، اشاره ای فشرده و دقیق، به این ماجرا دارد و ضمن آن خاطره این ماجرا را به صورت نعمتی الهی و موهبتی بزرگ شرح داده است.^{۳۴}

۹. « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّكُمْ وَأُسْرَحُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالسَّادِرَ الْآخِرَةَ فإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا »
احزاب / ۲۸

ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید هدیه ای به شما دهم و به گونه ای پسندیده رهایتان سازم و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را طالب هستید، خداوند برای نیکوکاران شما، پاداش عظیم آماده ساخته است.

در زمینه آیه فوق، اسباب نزول متعددی نقل شده است که از نظر مفاد و نتیجه، چندان تفاوتی با هم ندارند.

از برخی نقلها استفاده می شود که چون رسول خدا ﷺ از جنگ خیبر بازگشت و در آن جنگ گنجینه های « آل ابی الحقیق » نصیب مسلمانان شده بود، همسرانش به آن حضرت عرضه داشتند: این گنجینه ها را به ما بده! حضرتش فرمود: بر طبق دستور خدای تعالی در بین همه مسلمانان تقسیم کردم. همسران از وی در خشم شدند و گفتند: تو چون گمان کرده ای که اگر ما را طلاق دهی، دیگر در همه فامیل ما یک همسر پیدا نمی شود که ما را بگیرد. خدا به پیامبر ﷺ دستور داد از ایشان کناره گیری. رسول خدا ﷺ بیست و نه روز از ایشان کناره گرفت و در مشربه « ام ابراهیم » منزل کرد تا این که یک نوبت حیض دیدند و پاک شدند.

در این شرایط، آیه فوق نازل شد و با لحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنان هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا را می خواهید، می توانید از پیامبر ﷺ جدا شوید و به هر جا که می خواهید بروید و اگر به خدا و رسول و روز جزا دل بسته اید و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر ﷺ قانع هستید، بمانید و از پادشاهای بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

نوشته اند، اولین کسی که برخاست، ام سلمه بود؛ عرضه داشت من خدا و رسول را اختیار می کنم. به دنبال او سایر همسران یکی یکی برخاستند و با رسول خدا ﷺ از در آشتی در آمدند و کلام ام سلمه را تکرار کردند.^{۳۵}

۱۰. « وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا »
احزاب / ۳۷

ای پیامبر به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود، تو نیز به او تفضل کرده بودی، می‌گفتی همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، از مردم بیمناک بودی حال این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید از همسرش جدا شد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با زنان پسر خوانده‌هایشان، هنگامی که از آنها طلاق می‌گیرند، نباشد. این فرمان خداست و فرمان الهی تخلف ناپذیر است.

این آیه درباره‌ی داستان رسول خدا ﷺ با زنی است که قبلاً همسر زید (غلام آزاده شده پیامبر و پسر خوانده آن حضرت) بود، زید او را طلاق داد و پیامبر ﷺ به رهنمود خدا با آن زن ازدواج کرد.

پیشینه ماجرا چنین بود که قبل از بعثت و به هنگام ازدواج پیامبر ﷺ با خدیجه، خدیجه برده‌ای به نام «زید» خریداری کرد که بعدها آن را به پیامبر ﷺ بخشید و آن حضرت او را آزاد ساخت. چون طایفه زید، وی را از خود راندند، پیامبر ﷺ او را فرزند خوانده خود لقب داد. بعد از ظهور اسلام، زید مسلمانی معتقد و برخوردار از موقعیتی ممتاز شد. هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت برای پسر خوانده‌اش همسری برگزیند از زینب بنت جحش؛ یعنی دختر عمه‌اش برای او خواستگاری کرد. البته این پیشنهاد با مخالفت زینب روبرو گشت و در این جا بود که آیات وحی، وی را در مخالفت با تصمیم پیامبر ﷺ مورد نکوهش قرار داد. سرانجام این ازدواج سر گرفت، ولی دیری نپایید و ناسازگارهای اخلاقی میان آن دو، طلاق را ناگزیر ساخت و اصرار پیامبر ﷺ در ممانعت از این امر سودی نبخشید و سر انجام طلاق صورت گرفت! عدم تمایل قبلی زینب با این ازدواج، تن دادن او به ازدواج با زید به خاطر دستور پیامبر ﷺ، آسیب روحی زینب در نتیجه طلاق، سرزنش مردم نسبت به زینب، که حتی برده‌ای هم میل همسری با او را ندارد، همه و همه باعث شد که رسول خدا ﷺ در حق او احساس مسؤولیت کند و برای جبران این مشکلات روحی که برای زینب پدید آمده، به ازدواج با وی بیندیشد.

اما این ازدواج چندان بی مشکل نبود؛ زیرا اولاً، زید پسر خوانده پیامبر ﷺ بود و بر طبق سنن جاهلی، پسر خوانده احکامی چون پسر واقعی داشت، از جمله این که همسر مطلقه وی بر پدر حرام بود. ثانیاً، ازدواج پیامبر ﷺ با همسر مطلقه برده‌ای آزاد شده، کاستی و نقصی در نظر مردم آن عصر، برای پیامبر به حساب می‌آمد.

پیامبر ﷺ علاوه بر انگیزه انسانی و اخلاقی که یاد کردیم، دو هدف دیگر را نیز در نظر داشت: ۱. شکستن قانون جاهلی و جدا ساختن حکم پسر واقعی از حکم پسر خوانده. زیرا در نظر اسلام، پسر خوانده حکم پسر واقعی را نداشت.

۲. از میان بردن تبعیضها و پندارهای نادرست عرب جاهلی که بردگان را بی نهایت حقیر می‌دانستند؛ حتی اگر آزاد شده باشند! در چنین شرایطی بود که پیامبر ﷺ به ازدواج با زینب اقدام کرد.

توجه بدین نکته نیز لازم است که حضرتش، هرگز در اجرای فرامین الهی و عمل به دستورات خدا، کوچکترین تردید و تأملی نمی‌کرد و در این راه از جوّسازیه‌ها و سم پاشیهای نفاق افکنان نیز بیمی به دل راه نمی‌داد، ولی طبیعی بود در این مورد که پای مسائل مربوط به انتخاب همسر در میان بود، نگرا شایعه پراکنی و دروغپردازیهای منافق و دشمنان بی انصاف باشد و این مسأله در دل سست ایمانها، شک و تردید ایجاد نماید.

در پی این ماجرا بود که آیات شریفه فوق نازل شد و پیامبر ﷺ را به انجام این وظیفه دستور داد تا مردم بدانند که این ازدواج، ازدواجی الهی است که با هدف در هم شکستن سنن جاهلی صورت گرفته است. بدین ترتیب، با توجه با شأن نزول مشخص می‌شود، پیرایه‌هایی که دشمنان کفر پیشه یا عناصر سست اندیش مطرح کرده و یا در صدد آن بوده‌اند، اساسی ندارد.^{۳۶}

آنچه تا به این جا مطرح ساختیم، آیاتی بود که حتی در فهم معنای ظاهری و در مقام ترجمه نیز، نیاز به شناخت اسباب نزول داشت. در این بخش، در صدد طرح آیاتی هستیم که ترجمه و فهم ظاهر آنها هر چند متکی به شناخت اسباب نزول نیست، ولی تفسیر آن آیات و برداشت از آنها نیازمند شناخت اسباب نزول است.

اسباب نزول در این گروه از آیات، به مفسر امکان باز گشودن گره‌های تفسیری و ابهامات مفهومی را می‌بخشد و راه برداشت صحیح را هموار می‌سازد.

در این رابطه می‌توان به آیات ذیل اشاره داشت:

۱. «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

بقره / ۱۱۵

مشرق و مغرب برای خدا و از آن اوست، پس به هر طرف رو کنید، همانجا رو به خدا دارید که خداوند بی‌نیاز و داناست.

ظاهر آیه فوق، بیانگر این معناست که بر فرد نمازگزار، توجه به قبله و ایستادن به جانب آن اصولاً واجب نیست و انسان در نماز به هر سو بایستد، رو به سوی خدا آورده و به جانب قبله نماز گزارده است! بی شک اعتقاد بدین معنا، بر خلاف اتّفاق تمامی علمای اسلام است که توجه به قبله را در نماز، شرط صحّت آن می‌دانند. آنچه می‌تواند پیام آیه را روشن کند و نقاب از چهره آن برگیرد، توجه به سبب یا اسباب نزول آن است که مشخص می‌سازد حکم جواز در آیه شریفه، یا مخصوص به کسانی است که سوار بر مرکب، نماز قافله می‌گزارند و یا ردی است بر بهانه جویان یهود و طعنه زنان به مسأله تغییر قبله از بیت المقدّس به کعبه و یا اخبار است از صحّت نماز در شرایطی خاص که امکان تشخیص قبله نبوده است. این که ما در مقام تفسیر، نظری خاص را بر نمی‌گزینیم به دلیل وجود روایات مختلفی است که در زمینه نزول آیه فوق وجود دارد و اکنون در مقام تفسیر آیه و ترجیح یک نظر بر سایر انظار نیستیم.

برخی گفته‌اند: این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هر گاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو برود، می‌تواند نماز مستحبی بخواند و این حکم از ناحیه ائمه علیهم السلام روایت شده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق وارد شده است:

«خدای تعالی این آیه را در خصوص نمازهای مستحبی نازل کرده است، چون در نمازهای مستحبی لازم نیست حتماً به سوی کعبه خوانده شود، بلکه به هر طرف بخوانی رو به خدا خوانده‌ای، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به طرف خیبر حرکت کرد، نشسته بر مرکب خود نماز مستحبی می‌خواند، مرکبش به هر طرف می‌رفت آن جناب با چشم به سوی کعبه اشاره می‌فرمود، همچنین وقتی از سفر مکه به مدینه باز می‌گشت و کعبه پشت سرش قرار گرفته بود.»^{۳۷}

گروهی دیگر گفته‌اند: این آیه مربوط به تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه است که یهود پس از آن در مقام انکار و ایراد برآمدند و به مسلمانان انتقاد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟ آیه فوق نازل شد و به ایشان پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خداست.

بعضی دیگر از جابر نقل کرده‌اند که پیامبر ۶ گروه از مسلمانان را به یکی از میدانهای جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت، نتوانستند قبله را بشناسند و هر گروهی به سویی نماز خواند و خطوطی را در تاریکی بر روی زمین رسم کردند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی به غیر جانب قبله نماز گزارده‌اند. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنان اعلام کرد که نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بوده است.^{۳۸}

البته هیچ مانعی ندارد که تمامی شأن نزولهای مزبور، برای آیه ثابت باشد و این آیه ناظر به مسأله تغییر قبله و نماز نافله خواندن بر مرکب و نیز نماز واجب به هنگام نشناختن قبله (البته بر طبق احکام و شرایطی خاص که در کتب فقهی آمده است)^{۳۹} باشد.

۲. «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»

بقره / ۱۵۸

همانا صفا و مروه دو نمونه از شعائر و نشانه‌های خداست. پس هر کس حج خانه خدا و یا عمره به جای آورد، مانعی ندارد که میان این دو سعی کند و کسی که عمل خیری را با طوع انجام دهند، خداوند در برابر عمل وی شکرگزار و از آن آگاه است.

برطبق مفاد ظاهری آیه فوق و با توجه به کاربرد کلمه «لا جناح» سعی میان صفا و مروه واجب نیست، بلکه از جمله امور مجاز در حج خواهد بود، حال این که از نظر فقه اسلام، سعی میان این دو کوه امری واجب است؛ خواه در اعمال حج باشد یا عمره.

آنچه در این میان می‌تواند پیام آیه را روشن سازد وزمینة اشکال فوق را برطرف کند، توجه به سبب نزول آن است. زیرا در عصر جاهلیت و پیش از اسلام، مشرکان برای انجام مناسک حج به مکه می‌آمدند، ولی حج را که اصل آن از ابراهیم علیه السلام بود، با خرافات و شک آمیخته و پیرایه‌هایی بر آن بسته بودند. با این حال، اعمال آن را انجام می‌دادند؛ اعمالی چون وقوف به عرفات، قربانی، طواف، سعی میان صفا و مروه، آن هم با وضعی خاص و براساس سنن جاهلی. از جمله تندیس مردی به نام «أساف» را بر تپه صفا نهاده بودند و پیکره زنی

به نام « نائله » را برکوه مروه. این پیکره ها در طول زمان، در میان مردم ستایشگران و پرستندگانی یافت که آنها را می پرستیدند و به هنگام سعی میان صفا و مروه نیز، دستی بر آن دو بُت می سودند. اسلام ظهور کرد و بتها را درهم شکست، شعائر توحیدی دگر باره احیا شد و غبار شرک و خرافه از دامان آن زدوده گردید، از جمله حج، با اصلاح و تصفیه ای که در آن صورت گرفت مورد تکلیف مسلمانان قرار گرفت. اسلام اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خطاً بطلان کشید، از جمله اعمال و مناسکی که در حج انجام می شد، سعی میان آن دو کوه معروف یعنی «صفا» و «مروه» بود. مسلمانان از رسوم و آداب دوران جاهلیت، سخت پرهیز داشتند. بدین جهت پاره ای از سعی میان صفا و مروه خودداری می کردند، به گمان این که سعی بین صفا و مروه از آداب دینی نیست و انجام آن گناه به شمار می آید.

آیه فوق نازل شد و به آنان اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداست و اعمال شرک آلود مشرکان، مجوزی بر ترک این فریضه در دوره توحید نیست.

در کافی، ضمن حدیثی که داستان حج رسول خدا ﷺ را حکایت می کند، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است:

« مسلمانان خیال می کردند سعی میان صفا و مروه از بدعتهایی است که مشرکان آن را بنا نهاده اند، ولی خداوند عز و جل آیه فوق را نازل کرد و این توهم را زدود.»^{۴۰}

بنابراین، توجه به سبب نزول، این نکته را بخوبی روشن می سازد که تعبیر «لاجناح» برای برطرف کردن آن ممنوعیت خیالی است که در ذهن برخی راه یافته بود.

نظیر این موضوع در آیه ۱۰۱ سوره نساء در مورد نماز مسافر نیز مشهود است:

«وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»

اگر مسافر بودید مانعی ندارد که نماز را شکسته به جای آورید.

با این که نماز قصر بر مسافر، حکمی الزامی و واجب است، تعبیر «لاجناح» در مورد آن به کار رفته است، چه این که کلمه «لاجناح» در مواردی به کار می رود که احیاناً مخاطب فکر می کرده است ارتکاب آن عمل، گناه و ممنوع است.^{۴۱}

۳. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

بقره/۱۸۹

ای پیامبر ﷺ از تو در باره هلالهای ماه سؤال می کنند که غرض از این که قرص قمر در هر ماه یک بار به صورت هلال در می آید، چیست؟ ؛ بگو اینها اوقات را برای نظام زندگی مردم و حج معین می کنند و این کار نیکی نیست که شما در حال احرام از پشت خانه وارد شوید بلکه نیکی این است که تقوا پیشه کنید و به خانه ها از در آن در آید و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.

از آیه شریفه استفاده می‌شد که تغییرات هلال ماه و موقعیت ماههای قمری برای گروهی سؤال انگیز بوده است و بدین سبب از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فلسفه و حکمت آن را جویا می‌شده‌اند. خداوند در مقام پاسخ به بیان فواید آن پرداخته، می‌فرماید: ماهها عبارتند از زمان و اوقاتی که مردم برای امور معاش و معاد خود تعیین می‌کنند و به وسیله آن به زندگی مادی و معنوی خویش، نظام می‌بخشند.

این نظم در امور دینی از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا بسیاری از عبادات و تکالیف دینی در اوقات و زمانهای معین انجام می‌پذیرد و از جمله مهمترین این تکالیف، «حج» را می‌توان نام برد که در ماههای معلوم و زمانی مشخص انجام می‌شود.

توجه به همین نکته است که ارتباط تفسیری صدرآیه با ذیل آن را روشن می‌سازد. طبق شأن نزول آیه شریفه، عرب جاهلی هنگامی که برای زیارت حج از خانه بیرون می‌رفتند و لباس احرام به تن می‌کردند از راه معمولی و در عادی، به خانه خدا وارد نمی‌شدند و معتقد بودند که محرم نباید از در خانه وارد شود و حتی اگر در خانه کاری داشتند از پشت، دیوار را سوراخ می‌کردند و نقبی می‌زدند و از آن وارد خانه می‌شدند؛ به این گمان واهی که وارد شدن از پشت به خانه نوعی ترک عادت است و رزش به شمار می‌آید. چه این که اصولاً احرام در حج، ترک عادات و تحریم برخی رفتارهای عادی و حلال است. مشرکان با این عمل، سعی در تکمیل و متمیم احرام خویش داشتند!

قرآن صریحاً به این اندیشه جاهلی را تخطئه کرده است و نیکی و خیر را در تقوا و امتثال اوامر و قانونهای الهی معرفی می‌کند و تبعیت از شرع مقدس در زمینه تکالیف را لازم می‌شمارد.

بدین ترتیب، توجه به سبب نزول آیه شریفه ارتباط منطقی و صحیح میان بخشهای آیه یاد شده را آشکار می‌سازد و زمینه تفسیر آیه را برای متأملان در قرآن می‌گشاید.^{۴۲}

۴. «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» بقره/۲۳۸

در انجام همه نمازها و نیز نماز میانه، کوشا باشید و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاییزید.

در این آیه شریفه، نماز و تأثیر عبودی آن در برقراری پیوند معنوی انسان با خدا مورد اشاره قرار گرفته و براین نکته تأکید شده است که چنانچه این وظیفه با شرایطی صحیح برپای داشته شود و مسلمانان آن را با خضوع و خشوع و توجه کامل به جای آورند. روح ایشان از گناهان و آلودگیها پاک و دلشان از عشق و محبت الهی لبریز خواهد شد و در همین باره، به دو امر مهم توجه داده شده است:

۱. محافظت و مراقبت بر نماز میانه.

۲. قنوت و خضوع در طاعت.

این که مراد از دو نکته فوق چیست، مفسران احتمالات مختلفی رامطرح ساخته‌اند. اما از ظاهر آیه بدون استمداد از شأن نزول و سنت، معنای دقیق و تفسیر روشنی نمی‌توان عرضه کرد و تنها سنت و توجه به شأن نزول است که ما را در گزینش معنای تفسیری بایسته، یاری می‌رساند.

گرچه درباره «صلوة وسطی» نظرات تفسیری مختلفی وجود دارد، اما قرآینی در دست است که ثابت می‌کند مراد از آن، نماز «ظهر» است، زیرا کلمه «وسطی» مؤنث «اوسط» است، منظور از «صلوة الوسطی» نمازی است که در وسط دیگر نمازها قرار می‌گیرد و این نماز ظهر است که در وسط روز و در میان نمازها، قرار گرفته است، همچنان که این معنا در کافی و تفسیر عیاشی از زرارۀ از امام باقر علیه السلام روایت شده است که امام فرمود:

«خدای تعالی فرموده: «حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی...» و منظور از نماز وسطی، نماز ظهر است؛ یعنی اولین نمازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند که از دو جهت وسطی نامیده شده: یکی از این جهت که درست در وسط روز خوانده می‌شود. دوم این که میان نماز صبح که اول روز است و نماز عصر که اواخر روز است، قرار دارد.»^{۴۳}

به علاوه شأن نزول آیه گواهی می‌دهد که تأکید روی نماز ظهر به سبب کوتاهی و تعلل مردم در این فریضه به خاطر گرمی هوا بوده است.

مؤلف مجمع می‌نویسد:

«زید بن ثابت نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گرمای فوق العاده نیمروز، نماز ظهر را با جماعت می‌گزارد و این نماز برای یاران او بسیار سنگین و طاقت فرسا بود و معمولاً بیش از یک تا دو صف در پشت سر آن حضرت تشکیل نمی‌شد، تا بدان جا که من در این اندیشه بودم که خانه های افرادی را که به نماز آن حضرت حاضر نمی‌شدند، به آتش کشم که این آیه نازل شد و اهمیت نماز را به بیانی کلی و نماز ظهر را بخصوص بیان کرد.»

برخی دیگر درباره شأن نزول این آیه گفته اند:

«جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه ای برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمانان قرار داده بودند و در نماز ظهر و جماعت شرکت نمی‌کردند. به دنبال آنها بعضی دیگر نیز از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند و صفوف جماعت مسلمانان تقلیل یافته بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این مسأله بسیار نگران شد و آنها را تهدید به مجازاتی سخت کرد و آیه فوق نازل شد.»^{۴۴}

در تفسیر درالمنثور آمده است:

«جمعی از قریش نشستند بودند، زید بن ثابت از کنارشان رد شد، دو جوان را نزد وی فرستادند تا از او معنای «صلوة وسطی» را بپرسند. زید گفت: نماز ظهر است. دو جوان برگشتند و نزد اسامه بن زید رفتند و از او هم در باره معنای «صلوة وسطی» پرسیدند، او هم گفت: نماز ظهر است. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «هجیر» مشغول نماز بود و به جز یک صف یا دو صف با او نبودند، مردم مشغول گفت و گو و معامله‌شان بودند و به همین جهت بود که این آیه نازل شد.»^{۴۵}

نیز درباره فراز دوم آیه شریفه، یعنی جمله «وقوم الله قانتین» در میان مفسران تفاوت نظر است که مراد از آن چیست.

قانت را مطیع ، ساکت، خاشع، ایستاده و نمازگزار معنا کرده اند.

برخی گفته اند: قنوت دو معنا دارد: پیروی کردن و اطاعت نمودن ، و نیز خضوع و خشوع، و گاه ممکن است به هر دو معنا باشد.^{۴۶}

طبرسی می نویسد:

« قنوت به معنای دعا کردن در نماز در حالت ایستاده است و همین معنا از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است.»^{۴۷}

اما در سبب نزول آیه شریفه مطابق آنچه ابوالفتوح در « روض الجنان» آورده است، می خوانیم :

« زید ارقم گوید که ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز با یکدیگر سخن می گفتیم و چون یکی در نماز پهلوی دیگری می ایستاد، از او می پرسید: رکعت چندم هستی؟ و او پاسخ می داد و... تا این که آیه نازل شد:

«وقوم الله قانتین ...»

واز آن پس ، سخن گفتن در نماز حرام شد و دیگر کسی در این حالت سخن نگفت.

نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در این نماز چیزی از سخنان آدمیان درست نیست، چون نماز، قرآن و تسبیح خداست.»^{۴۸}

با توجه به آنچه ذکر شد، روشن می شود که فهم کلمه « صلوٰه وسطی» و نیز «قنوت» در آیه شریفه ، مبتنی بر دانستن سبب نزول آن است و یا دست کم در جهت گزینش تفسیری صحیح و بایسته ، ما را مدد می رساند.

۵. « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ »

بقره/ ۲۱۸

آن کسانی که ایمان آوردند و کسانی که مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، آنها امیدوار به رحمت پروردگارت و خداوند آمرزنده و مهربان است.

بررسی تفسیری آیه و توجه به مفهوم سیاق آن، بیانگر این نکته است که کریمه فوق در صدد تبیین و ترسیم شرایطی ویژه و بیان حکم گروهی خاص است که با توجه به شرایط و خصوصیات مرتبط با وضعیت آنان، وعده رحمت و غفران الهی به گونه ای خاص و با لحنی آمیخته با عدم قطعیت همراه شده است.

چه، بر طبق اندیشه اعتقادی اسلام و نیز مراجعه به دیگر آیات شریفه ای که بیانگر آینده روشن و امید بخش و قطعی مؤمنان مهاجر در طریق الی الله است، تردیدی در شمول رحمت بیکران الهی و نیز آمرزش خطاپوش وی نسبت به این گروه باقی نخواهد ماند. بدین آیات توجه کنید:

« فَاَلَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ...»

آل عمران/ ۱۹۵

پس کسانی که هجرت نمودند و آنان که از خانه های خود بیرون رانده شدند و آنان که کشته شدند، هر آینه گناهانشان را از ایشان بزدایم و آنان را بهشتهایی درآورم که از زیر درختان آنها جویها روان است، تا پاداشی باشد از نزد خدا.

« وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ »

انفال/ ۷۴

کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و آنان که جای دادند و یاری کردند
اینانند که برآستی مؤمن اند، ایشان آمرزش و روزی بزرگوارنه.

« وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ »

نحل / ۴۱

کسانی که پس از ستم دیدند در راه خدا هجرت کردند، آنانرا در این جهان جایگاه نیکو دهیم، و هر آینه مزد
جهان بزرگتر است اگر می دانستند.

با توجه به نویدهای روشن و حتمی در مورد مهاجران و مجاهدان در راه خدا که نمونه‌ای از آن نقل
گردید، این پرسش مطرح است که چرا در آیه مورد سخن (۲۱۸ بقره) از آینده و سرنوشت ایشان، به گونه‌ای
مبهم و غیر قطعی یاد شده است. «اولئک یرجون رحمت الله غفور رحیم». رهیابی به حقیقت محتوای آیه،
محتاج به آگاهی از سبب نزول است.

این آیه در مورد سریه «عبدالله بن جحش» نازل شده است. رسول خدا ﷺ او را به نخله (زمینی بین
مکه و طائف) فرستاد و پیش از رفتن، فرمانی نوشته، به وی فرمود: تو و نفذات حرکت کنیدی پس از دو روز
فرمان را باز کن و بخوان و هر چه دستورت داده بودم عمل کن. عبدالله چنین کرد و پس از دو روز حرکت،
فرمان را باز کرد و دید که در آن نوشته شده است:

«به راه خود ادامه بده تا به نخله برسی و از آن جا قریش را به دست آورده، ما را مطلع ساز و زنهار که هیچ
یک از نفرات را در همراهی با خودت مجبور سازی.»

عبدالله پس از خواندن فرمان به نفرات خود گفت: من مطیع فرمان رسول خدایم، از شما هم هر کس میل
به شهادت دارد با من همراه شود و هر کس کراهت دارد باز گردد. یارانش همه با او رفتند تا به نخله رسیدند
و در آن جا به قافله‌ای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی، حکم بن کیسان، عثمان، و مغیره بن
عبدالله با اموالی که با خود داشتند و از طائف چرم و روغن به مکه می بردند، در آن بودند. چون روز آخر ماه
رجب (یکی از ماههای حرام) بود در مورد حمله به آنان، به مشورت پرداختند. یکی گفت: اگر اینان را
بکشید در ماه حرام کشته اید و اگر رهاشان کنید دیگر به آنان دست پیدا نخواهید کرد، چون همین شب وارد
مکه الحرام می شوند. سرانجام نتیجه مشورتشان این شد که آنان را بکشند. عمر بن حضرمی را کشتند، عثمان
بن عبدالله و حکم بن کیسان هم اسیر شدند و مغیره هم فرار کرد و دست مسلمانان به او نرسید، شتران و
اموال او را حرکت دادند تا به مدینه نزد رسول خدا ﷺ رسیدند.
حضرت فرمود:

«به خدا سوگند به شما دستور نداده بودم در ماه حرام جنگ کنید» و دخالتی در غنائیم و اسیران نکرد. مجاهدان چون این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدند سخت پریشان شده، پنداشتند که هلاک گشته‌اند. مسلمانان هم براین عمل تویبیشان کردند.

از سوی دیگر، قریش چون از این عمل مسلمانان خبردار شدند، جنجال به راه انداختند و گفتند: محمد ﷺ خون حرام ریخت و اموالی را به غارت برد و اسیرانی گرفت و حرمت ماه حرام را هتک کرد. در این شرایط بود که این آیه نازل شد و مسلمانان خطاکار را به بخشش الهی امیدوار ساخت و بدین نکته تذکر داد که ممکن است برخی مجاهدان در راه خدا بر اثر ناآگاهی و عدم اطلاع و یا عدم احتیاط کافی، مرتکب اشتباهاتی شوند، لیکن خداوند آنان را به خاطر خدمات بزرگتر و مجاهدتهای صادقانه‌ای که کرده‌اند مشمول رحمت و غفران خویش خواهد ساخت.

بدین ترتیب، اشکالی که در زمینه تفسیر آیه فوق به ذهن می‌رسید، مرتفع می‌شود.^{۴۹}

۶. « لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا

مائده/۹۳

وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ »

بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، گناه و حرجی نسبت به آنچه نوشیده‌اند (شراب) نیست مشروط بر این که تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

برطبق ظاهر آیه، مؤمنانی که به اعمال صالح اقدام کرده‌اند و از پیشینه مطلوبی در مسیر نهضت اسلام برخوردارند، چون تقوا پیشه کنند و به انجام نیکیها اهتمام ورزند، خداوند ایشان را در ارتکاب گناهی که در گذشته انجام داده‌اند مانند شرب خمر و یا قمار، مورد مؤاخذه قرار نخواهد داد و آن پیشینه نیک، جبران خطاکاری ایشان را خواهد نمود، حال آن که چنین برداشتی مخالف حکم صریح عقل و شرع است. آنچه می‌تواند در این زمینه به ما کمک کند و اشکال فوق را برطرف نماید، توجه به سبب نزول آیه شریفه و بهره بردن از آن در جهت تفسیر آیه است.

پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، برخی یاران پیامبر ﷺ گفتند: اگر این دو کار همه گناه دارد، پس تلکیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته‌اند و هنوز این دو کار را ترک نکرده بودند چه می‌شود؟ آیه فوق نازل شد و بدانها پاسخ داد و تکلیف آن مسلمانانی را که مبتلای به شرب خمر بوده و یا گه گاه آن را می‌نوشیده‌اند و از راه قمار مال به دست آورده، روشن ساخت. گویا زبان حال این اشخاص پس از نزول آیات تحریم خمر و قمار این بوده است که تلکیف ما و سایر مسلمانانی که مثل ما هستند، نسبت به گذشته و شرابهایی که خورده‌ایم و گناهی که مرتکب شده‌ایم، چیست؟

آیه شریفه، جوابی است از زبان حال آنان به این که، گناهی برایشان نیست در صورتی که از مؤمنان نیک کردار و باتقوا باشند؛ یعنی به خدا و تمامی احکامی که بر رسول خدا ﷺ نازل شده است، ایمان داشته باشند و جز عمل نیک انجام ندهند و خود را در مسیر تقوا قرار دهند.

با چنین زمینه فکری روشن می‌شود که این حکم درباره گروهی خاص و در شرایطی ویژه است و بدین ترتیب راه خطا و انحراف در برداشت و تفسیر آیه مسدود خواهد شد، چه این که در تاریخ آمده‌است: گروهی از مسلمانان که از سبب نزول آیه بی‌خبر بودند چون عمرو بن معدی کرب و عثمان بن مظعون، آشامیدن شراب را مباح دانسته و در توجیه عمل خویش به این کریمه استناد می‌جستند. نیز نقل شده‌است که عمر، قدامه بن مظعون را به حکومت بحرین فرستاد، جارود، بر عمر وارد شد و گفت: قدامه در بحرین باده خورده و مست کرده‌است. عمر گفت: شاهد تو کیست؟

جارود گفت: ابوهریره.

عمر، قدامه را احضار کرد و به حدّ شرب خمر محکوم ساخت. قدامه به آیه شریفه استناد جسته، گفت: بر طبق مفاد آن من از جمله کسانی هستم که ایمان آورده و پرهیزکار بوده و نیکیها کرده‌ام و نیز با پیغمبر ﷺ در بدر احد و خندق جهاد کرده‌ام.

بنابراین، باکی بر من در شرابخواریم نخواهد بود. عمر از پاسخ درماند، از علی رضی الله عنه پرسید که تکلیف چیست؟

حضرت فرمود: هشتاد تازیانه‌اش باید زد، زیرا او مشمول این آیه نیست، بلکه آیه در مورد کسانی است که از مهاجر و انصار که چون خداوند خمر را حرام کرد، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و گفتند: یا رسول الله ﷺ برادران و پدرامان ما که در بدر و احد بودند و کشته شدند، با این که مبتلا به شرب خمر بوده‌اند، تلکیفشان چیست؟ حضرتش توقف کرد تا جبرئیل آمد و این آیه را نازل کرد و این گونه عمر با رهنمود علی رضی الله عنه در زمینه نزول آیه مزبور، به حقیقت راه یافت و دستور داد قدامه را هشتاد تازیانه حدّ زدند.^{۵۰}

۷. « وَ لَأ تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ

نور/ ۳۳

إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ »

کنیزان خود را که می‌خواهند دارای عفت باشند و پاکدامن بمانند به بخاطر مال دنیا به زنا کاری و امدا رید و اگر کنیزی به اجبار مالکش و ادار به زنا شد، خدا نسبت به وی آمرزنده و مهربان است.

در این آیه کریمه، به یکی از اعمال زشت و ناپسند دنیا مداران و مال پرستان نسبت به کنیزان، اشاره شده است و نشان می‌دهد که در دوره جاهلیت، مردمان تا چه حد گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بوده‌اند که حتی بعد از ظهور اسلام، برخی به اعمال ناپسند گذشته خویش ادامه می‌دادند. از جمله قریش رسمشان این بود که کنیزانی را می‌خریدند و از ایشان نوعی مالیات می‌گرفتند و آنها را وادار به زنا می‌کردند تا برایشان پول و درآمد به دست آورند. خدای تعالی در این آیه از این عمل زشت، نهی فرموده است و در انتهای آن بیان می‌دارد: خدا این کنیزان را در صورتی که مجبور بدین کار شده باشند، می‌آمرزد.

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که جمله « إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا... » قید برای نهی نیست و مفهومش این نخواهد بود که اگر آن کنیزان خود مایل بدین کار بودند، واداشتن ایشان به زنا مانعی ندارد، بلکه همان گونه که در جای خود بحث شده است، این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفای موضوع» است، زیرا اساساً عنوان

اکراه تنها در صورت عدم تمایل صادق است. قید مزبور درحقیقت بیانگر حالت روحی کنیزانی است که پس از اسلام و قرار گرفتن در زمره مؤمنان، از تن دادن بدین گناه، حتی در زیر غل و زنجیر بردگی، ابا می‌ورزند و پاکی و طهارت را برآلودگی گناه ترجیح می‌دادند و این معنا از مفاد اسباب نزولی که درباره این آیه ذکر شده است^۱، کاملاً استفاده می‌شود:

« نقل شده است که عبدالله بن ابی شش کنیز داشت که آنان را مجبور به کسب درآمد، و خود فروشی می‌کرد. هنگامی که حکم تحریم زنا در اسلام نازل شد، این کنیزان به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. در این جا بود که آیه فوق نازل شد و صاحبان این کنیزان را مورد تحقیر و سرزنش قرار داد که اگر بردگان شما که بظاهر در سطحی پایین تر قرار دارند، تن بدین خفت و خواری نمی‌دهند، چگونه شما که آن همه ادعا دارید، تن به چنین پستی می‌دهید؟»

بدین ترتیب، مفسر به کمک اسباب نزول و توجه به فضای نزول آیه، در راه جستن به حقیقت الفاظ و قیود آن، موفق خواهد بود^۲.

دخان/۱۰

۸. «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ.»

ای پیامبر، منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار پدید می‌آورد.

مفسران در این که منظور از عذاب مطرح در آیه شریفه (دخان) چیست، اختلاف کرده‌اند. برخی گفته‌اند: دود یاد شده یکی از علامتهای قیامت است که هنوز محقق نشده و در پایان جهان و در آستانه قیامت، صفحه آسمان را می‌پوشاند و نشانی است بر فرارسیدن لحظات پایانی دنیای مادی و سرآغازی بر عذاب دردناک الهی که در انتظار ظالمان است. ایرادی که به این تفسیر وارد است عدم مطابقت آن با آیاتی است که پس از آن آمده است:

«إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ...»

ما عذاب را برای مدتی برمی‌داریم، لیکن شما ایمان نخواهید آورد و دوباره به کفر خود باز می‌گردید... .
با این که در پایان جهان یا در قیامت، مجازات الهی تخفیف نمی‌یابد تا مردم دوباره به کفر و گناه باز می‌گردید*.

برخی دیگر گفته‌اند: مراد همان قحطی است که اهل مکّه بدان مبتلا شدند، زیرا بعد از این که برکفر خود و آزار رسول خدا ﷺ و مؤمنان اصرار ورزیدند، حضرتش ایشان را نفرین کرد و عرضه داشت: «اللّٰهُمَّ سَنِينَ كَسَنَىٰ يَوْسُفَ»؛ بارالها به قحطی، نظیر قحطی زمان یوسف گرفتارشان فرما.

در پی این نفرین، دیگر زمین گیاه نروایند و قریش به قحط و خشکسالی شدیدی دچار شدند، به گونه‌ای که افراد از شدت گرسنگی چشمهایشان سیاهی می‌کرد، گوی دودی جلوی چشمشان را گرفته و آسمان سیاه و تیره شده بود. کارآن قدر برایشان سخت شد که مردارها و استخوانهای حیوانات مرده را

* البته باید توجه داشت که مفسران در پاسخ بدین اشکال و جوهی را متذکر شده‌اند که ما به جهت اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم.

می‌خوردند، تا این که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و عرضه داشتند: ای محمد ﷺ تو آمده‌ای که بشر را به صله رحم دعوت کنی، اینک قوم تو و ارحامت در حال مرگند، اگر این عذاب را از ما برطرف گردانی ایمان خواهیم آورد. رسول خدا ﷺ در حق آنها دعا کرد و از خدا خواست تا نعمت را بر آنان فراخ و فراوان کند. خدا نیز دعای حضرتش را مستجاب ساخت، عذاب برطرف شد و به جای آن فراوانی و نعمت نصیبشان شد، اما از این ماجرا عبرت نگرفتند و باز به سوی کفر و عناد بازگشتند. در این جا بود که آیه فوق نازل شد و ایشان را بر این تبهکاری و لجاج، مورد نکوهش و ملامت قرار داد.^{۵۳}

ما در این کوتاه سخن، بر آن نیستیم تا از دو تفسیر ذکر شده یکی را برگزینیم و تأیید کنیم، بلکه تنها درصدد آن بودیم که نقش سبب نزول در تفسیر آیه را بنمایانیم؛ هرچند که اذعان داریم با توجه به همین زمینه نزول و نیز سیاق آیات، تفسیر دوم قوت بیشتری دارد.

درباره همین آیه نقل شده است که شخصی به ابن مسعود گفت: مردی در مسجد نشسته است و این آیه را به رأی خود تفسیر می‌کند و می‌گوید: روز رستاخیز دود غلیظی بر خواهد خاست که مردم را به زکام دچار خواهد ساخت. ابن مسعود گفت: هرکس بهتر است تنها به آنچه می‌داند تفسیر و عمل کند و اگر نمی‌داند بگوید خداوند داناتر است. آیه دخان در مورد خاصی نازل شده است، قریش از فرمان و دعوت الهی سرپیچیدند و حضرتش بر ایشان نفرین کرده در نتیجه به سالهای سخت قحطی چون دوران یوسف مبتلا شدند و از شدت گرسنگی آسمان در نظرشان تیره و تار شد، گویا که دودی غلیظ برخاسته بود.^{۵۴}

۹. «وَاللَّائِي يَكْسِبْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»
طلاق ۴/

زنانی از شما که در سنین سالخوردگی از عادت ماهانه مأیوسند، اگر در وضع آنها دچار تردید شدید که یأس آنان از عادت به علت سالخوردگی یا عوارض دیگر است باید بدانید که عده آنان مدت سه ماه است و نیز آن زنانی که در سن حیض دیدن، دچار عادت زنانه نشده‌اند اگر درباره عده آنان نیز دچار تردید بودید، باید بدانید مدت آن سه ماه است و عده زنان باردار این است که فرزند خود را بزایند و هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می‌سازد.

در این آیه و نیز آیات پیش از آن، احکام عده طلاق به بحث گذاشته شده است و از آن جا که در آیه ۲۲۸ بقره، حکم عده زنانی که عادت ماهانه می‌بینند بیان شده است که باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته، عادت شوند، هنگامی که برای بار سوم وارد عادت شدند عده آنان پایان می‌پذیرد، ولی در این میان افراد دیگری هستند که به خاطر بیماری، حیض نمی‌بینند و یا حامله هستند، این آیه به بحث درباره این افراد پرداخته و حکم عده ایشان را بیان می‌کند.

در میان مفسران برای تفسیر این آیه اختلاف است که مراد از جمله شرط یعنی: «إِنْ ارْتَبْتُمْ...» چیست؟ نوع مفسران شیعی معتقدند که این جمله درباره حکم عده زنانی است که قطع حیضشان مشکوک و مورد ابهام

است و مشخص نیست که این قطع عادت، معلول سالخوردگی و زیادی سن ایشان است، یا به خاطر بیماری است که در این صورت، مدت عده ایشان سه ماه خواهد بود.

به عبارت دیگر «شک و تردید» در این تفسیر، «شک در یائسه شدن» است، اما زمانی که به سن یائسگی رسیده‌اند و قطع عادت آنها معلول سن زیادشان است، تردید و ابهامی در حکم عده ایشان نخواهد بود.^{۵۵} ناگفته نماند برخی مفسران، مراد از جمله شرط راتردید در «حمل» گرفته‌اند، به این معنا که اگر بعد از سن یأس، احتمال وجود حمل در زنی برود، باید عده نگاه دارد و این معنا هرچند بندرت اتفاق می‌افتد، لیکن احتمال و امکان آن منتفی نیست. به این جهت می‌بینیم واژه «ریبه» در روایات و کلمات فقها، مکرراً به معنای شک در حمل آمده است.^{۵۶}

در این میان، تفسیر سومی نیز برای آیه شریفه و فهم جمله شرط در آن وجود دارد که مبتنی بردانستن نزول و توجه به آن در مقام برداشت از آیه است.

سیوطی می‌گوید: چون آیه ۲۲۷ بقره یعنی: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» نازل شد و به وسیله آن مدت عده زنان مطلقه‌ای که دچار حیض می‌شوند بیان گردید (یعنی سه ماه و ده روز)، مردم گفتند: حکم عده گروهی از زنان کم سال و سالخورده که دچار عادت نمی‌شوند مشخص نشده است. سپس آیه شریفه «وَاللَّائِي يَئْسَن...» در جهت تعیین مدت عده این گروه از زنان نازل شد.

نیز در همین زمینه روایت شده است که ابی بن کعب به رسول خدا ﷺ عرض کرد که عده بعضی از زنان در قرآن نیامده است، از جمله زنان صغیره و زنان کبیره (یائسه) و باردار، آیه فوق نازل شد و احکام این گروه را بیان داشت.^{۵۷}

برطبق این تفسیر، مخاطبان جمله شرط، کسانی هستند که در باره حکم عده زنان کم سال و یا سالخورده‌ای که حیض نمی‌بینند و از جریان عادت زنانه نومید گشته‌اند، دچار شک و تردیدند. آیه فوق در جهت رفع تردید و ابهام مزبور، مدت عده طلاق این دسته از زنان را سه ماه اعلام می‌دارد و بدین ترتیب سبب نزول، مراد از جمله شرط را در مقام تفسیر مشخص می‌گرداند.^{۵۸}

۱۰. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ

فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا...»

ممتحنه/ ۱۰

ای مؤمنان، هنگامی که زنان باایمان از دیار خود هجرت کرده به سوی شما آمدند، ممکن است جاسوس باشند. بنابراین، از آنان تحقیق کرده، امتحان‌شان کنید. خدا به صدق و کذب ایمان‌شان داناست. هرگاه ایشان را مؤمن یافتید دیگر به سوی شوهران کافرشان باز مگردانید. هرگز این زنان مؤمن برای آن کافران و آن شوهران کافر برای این زنان، حلال نیستند. البته مهر و نفقه‌ای که شوهران‌شان خرج کرده‌اند به آنان بپردازید... .

در این آیه، سخن از زنان مهاجری است که در راه عقیده و ایمان از همسران کافر خویش می‌گریزند و رو به سوی مؤمنان می‌آورند.

قرآن در نخستین گام، مسلمانان را موظف به آزمودن صداقت ایشان ساخته است. اگر از آزمون موفق بیرون آمدند و بر صداقت خویش سوگند خوردند، مؤمنان نباید آنان را به جامعه مشرک عودت دهند، زیرا که ایمان و کفر در یک جا جمع نمی‌شوند و پیمان ازدواج، هر چند مقدس است، اما نمی‌تواند رابطه میان مؤمن و کافر را برقرار سازد؛ چه این دو، هریک راهی را برگزیده‌اند مغایر با دیگری و پیمان ازدواج، نوعی اتحاد و همدمی است.

آنچه در تفسیر آیه فوق و نیز آیاتی که با آن در یک سیاق هستند، توجه مفسر را به خود جلب می‌کند، چند نکته است:

نخست این که مراد از این زنان مهاجر کیانند؟ آیا از نخستین لحظه شروع نهضت اسلام و علنی شدن دعوت پیامبر ﷺ، مسلمانان موظف به تحت الشعاع قرار دادن روابط خانوادگی خویش بر اساس عقیده و ایمانشان بوده‌اند؟ هر چند به جدایی و قطع این پیوندها بینجامد، با این که می‌بینیم در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوجهایی بودند که یکی بر کفر باقی و دیگری به اسلام گراییده بود و پیامبر ﷺ از ادامه زندگی زناشویی ایشان نهی نمی‌کرد.

نکته دیگر این که، اساساً چه الزامی در باز گردانیدن مهاجران به سوی کافران بوده است که خداوند طبق مفاد آیه فوق، مسلمانان را از این عمل بر حذر می‌دارد، آن هم تنها نسبت به گروهی از مهاجران؛ یعنی زنان، و مفهوم آن، این است که عودت و استرداد مردان مهاجر به جامعه کفر، بی مانع است. آیا در این جهت زنان برخوردار از ویژگی و خصوصیتی نسبت به مردان بوده‌اند یا خیر؟

پاسخ به سؤالات فوق و راه یافتن به تفسیر صحیح و بایسته در آیه مزبور، نیازمند شناخت شرایط نزول و فضای شکل‌گیری و اجرای پیام آیه است. مفسران در شأن نزول آورده‌اند که رسول خدا ﷺ پیمانی با مشرکان در سال ششم هجرت، در سرزمین حدیبیه، در نزدیکی مکه، امضا کرد و بر اساس مفاد آن پیمان نامه، مسلمانان موظف بودند که هر کس از اهل مکه به ایشان پیوندند، او را به مشرکان باز گردانند، اما اگر کسی از مسلمانان به جامعه شرک پیوست کافران ملزم به باز گردانیدن وی نباشند. در همین ایام زنی به نام سبیعه، اسلام را پذیرفت و در همان سرزمین حدیبیه به مسلمانان پیوست. در پی اقدام وی، همسر کافرش خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد ﷺ همسرم را به من باز گردان، زیرا که این یکی از موآد پیمان نامه است که هنوز مرکب آن خشک نشده است. رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود: آنچه در عهد نامه آمده است این است که اگر مردی از جامعه کفر به مسلمانان پیوست، باید چنین کرد، لکن در عهد نامه درباره زنان چیزی نیامده است و بر اساس همین مدرک، حضرتش آن زن را به شوهرش باز نگرداند و حتی مهریه‌ای را که داده بود، به وی باز گردانید.

با توجه به زمینه نزول، کلمات، ضمائر و جمله بندی آیه در نگاه مفسر معنا و جایگاه واقعی خویش را می‌یابد و این نکته روشن می‌شود که پیام آیه بر اساس شرایط و فضای خاصی در جامعه اسلامی، شکل گرفته است و رهنمودی است به مسلمانان که بدانند استرداد زنان مؤمن به جامعه کفر زده‌ای که پایبند عقاید

و رسوم جاهلی و فراخی در پست شمردن و تحقیر زن است، گامی در راستای نابودی وی خواهد بود، مخصوصاً پس از ادعای ایمان و اعتقاد به اسلام. بنابر این، مؤمنان موظف به حمایت از ایشان و گسستن پیوندهای شرک آلود گذشته، حتی در زمینه روابط خانوادگی هستند.^۹

آنچه ذکر شد، تنها نمونه‌ای چند از مجموعه آیاتی است که فهم و درک معنای آنها وامدار آشنایی با اسباب نزول است. البته بر این نکته تأکید می‌کنیم که اعتقاد به تأثیر مستقیم اسباب نزول در تفسیر آیات، به معنای مسدود ساختن راه اندیشه و تفکر در زمینه آن آیات و یا روی آوردن به سطحی‌نگری و محدود اندیشی نسبت به پیام آن نیست، بلکه در کنار بهره بردن از تمامی ابزارهای علمی و عقلی موجود در زمینه تفسیر، باید به اسباب نزول به عنوان ابزاری کار آمد و مؤثر نگریست و اشکالات ناشی از برخی امور جانبی درباره اسباب نزول را مانعی در راه تأثیر گذاری و نقش آن بر فهم و تفسیر آیات ندانست.

۱. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی / ۲۳۵.
۲. ابن منظور، لسان العرب، (نشر ادب حوزه)، ۲ / ۱۱۰.
۳. برای آشنایی بیشتر با موارد کاربرد واژه «تفسیر» به منابع زیر می‌توان مراجعه کرد:
 - ابن فارس، قاموس المحيط، (دفتر تبلیغات اسلامی) / ۵۸۷
 - سیوطی، الاتقان، (دفتر تبلیغات اسلامی) / ۲ / ۱۷۳
 - طبرسی، مجمع البیان، (دارالمعرفة) / ۱ / ۵۹
 - احمد جمال العمری، دراسات فی التفسیر الموضوعی للقصص القرآنی، (قاهره، مکتبة الخانجی) / ۱۶
 - محمد طاهر ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۱۵/۱
 - احمد عمر ابو حجر، التفسیر العلمی للقرآن فی المیزان، (بیروت-دمشق، دارقטיبه) / ۱۵
 - راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، (مرتضویه)
۴. مانند قراءت مرفوع یا مجرور کلمه «رسوله» در آیه شریفه: «إن الله برىء من المشركين و رسوله...»
۵. برای آشنایی بیشتر با «علم تفسیر» می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:
 - سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۴ / ۱۹۴
 - زرقانی، مناهل العرفان، (دارالفکر)، ۲ / ۴ و ۵۱ / ۳ / ۲.
 - محمد بن عبدالله زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، (دارالفکر)، ۲ / ۱۴۷.
 - سید ابوالقاسم موسوی خویی، البیان فی تفسیر القرآن، (چاپ دوم: نجف اشرف) / ۳۹۷
 - طبرسی، مجمع البیان، ۱ / ۵۹ / ۱۸۱.
 - محمد حسین ذهبی، التفسیر و المفسران، (داراحیاء التراث العربی)، ۱ / ۲۲.
 - عبدالرحمن العکّ، اصول و قواعد تفسیر، (بیروت، دارالنفائس)، / ۴۰-۵۲-۹۷.
 - حبیب الله جلالیان، تاریخ تفسیر قرآن کریم، (تهران، اسوه) / ۲۰.
 - سید علی کمال دزفولی، شناخت قرآن، (فجر) / ۴۳.

- محمد سعيد رمضان البوطي، من روائع القرآن، (دمشق، فارابي) / ٧٠.
- سيد محمد باقر حكيم، في علوم القرآن، (تهران، منشورات مجمع اسلامي) / ٦٦
- احمد عمر ابو حجر، التفسير العلمي للقرآن في الميزان / ١٧.
- احمد جمال العمري، دراسات في التفسير الموضوعي للقصص القرآني / ١٧
- مناع القطان، مباحث في علوم للقرآني، (قاهره، انتشارات وهبة) / ٣٢٣.
- سيد علي كمال دزفولي، قانون تفسير، (تهران، كتابخانه صدر) / ٢٧- ٤٥.
- حسن مصطفوي، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، (تهران، ارشاد اسلامي) / ٩ / ٨٦.
- عفت شراوي، قضايا انسانية من اعمال المفسرين، (بيروت، دار النهضة العربية) / ١١.
- عميد زنجاني، مباني و روشهای تفسير قرآن، (تهران، ارشاد اسلامي) / ٥٩.
- عقيقي بخشايشي، طبقات مفسران شيعه، (قم، نويد اسلامي) / ١٩٢.
- امام محمد ابو زهرة، المعجزة الكبرى للقرآن، (دار الكفر العربي) / ٦٦٨.
- محمد رضا صالحى كرماني، درآمدى بر علوم قرآني (تهران، جهاد دانشگاهي دانشگاه تهران) / ١٥٨.
- محمد حسين روحاني، تفسير كلامي قرآن، (طوس) / ٣٦.
٦. ابوالقاسم حسن بن محمد نيشابوري، التنبيه على فضل علوم القرآن؛ محمد بن عبدالله زركشي، البرهان في علوم القرآن، ١٩٢/١.
٧. جلال الدين فارسي، پیامبری و انقلاب، (قم، اميد) / ١٢.
٨. در اين زمينه به منابع زير مي توان مراجعه كرد:
- داود العطار، موجز علوم القرآن، (تهران بنياد بعثت) / ١٢٧.
- عبدالرحمن العكّ، اصول و قواعد تفسير / ١٠٣.
- سيد محمد باقر حجتى، اسباب النزول، (تهران، ارشاد اسلامي) / ٨٢.
- رجبعلي مظلومي، علوم، كتابت، قرائت و تفسير قرآن، (تهران، آفاق) / ١٥٠.
- محمود راميار، تاريخ قرآن، (تهران، امير كبير) / ٦٢٦.
- سيد علي كمال دزفولي، قانون تفسير / ٢٤٨.
٩. بكرى شيخ امين، التّعبير الفنّي في القرآن، (چاپ اول: بيروت-قاهره، دار الشّروق) / ٥١.
١٠. وهبة الزّحيلي، تفسير المنير، (بيروت-دمشق، دارالفكر) / ١، مقدّمه.
١١. در اين زمينه به منابع زير مي توان مراجعه كرد:
- عبدالرحمان بن سليمان رومي، دراسات في علوم القرآن الكريم، (رياض، التّوبة) / ١٦٤.
- عبدالله محمود شحاته، تاريخ القرآن التفسير، (مصر، الهيئة المصرية الهامة للكتاب) / ٦٠.
- مناع القطان، مباحث في علوم القرآن / ٩٠ - ١٣٠.
- بكرى شيخ امين، التّعبير الفنّي في القرآن / ٥١.

- ١٢ . واحدی نیشابوری، اسباب النزول، (بیروت دارالکتب العلمیة) / مقدّمه؛ محمد بن عبدالله زركشى، البرهان فى علوم القرآن، ١ / ٢٢.
- ١٣ . سیوطی، الاتقان فى علوم القرآن، ١ / ١٠٨.
- ١٤ . مرتضى مطهری، شناخت قرآن، (چاپ ششم: تهران، صدرا) / ١٩.
- ١٥ . منابعی چون:
- ابو عبد الرحمن مقبل بن هادی الوداعی، الصحیح المسند من اسباب النزول / ٧.
- ابن خلیفه علیوی، جامع النقول فى اسباب النزول / ١٠.
- محمد ابو زهره، المعجزة الكبرى القرآن / ٦٧٤.
- محسن عبد الحمید، الرأزی مفسراً، (بغداد، دار الحرّیة للطباعة)
- سید محمد باقر حجتی، اسباب النزول / ٧-٩٥-١٦٨.
- ابن تیمیّه، تفسیر کبیر، (بیروت، دارالکتب العلمیة) / ٢ / ٢٠٣.
- عبد الفتّاح قاضی، اسباب نزول / ٧.
- داود العطار، موجز علوم القرآن / ٢١.
- ١٦ . علامه طباطبائی، قرآن در اسلام، (چاپ دوم: اسلامیه) / ١٠٦.
- ١٧ . همان / ١٧١.
- ١٨ . محمد عبد الرّحیم محمد، التفسیر النبوی، خصائصه و مصادره، (قاهره، الزّهاء) / ٦٥.
- ١٩ . ایروانی قمی، روش شیخ طوسی در تفسیر تبیان، (سازمان تبلیغات اسلامی)
- ٢٠ . طبقات مفسران شیعه، عقیقی بخشایشی / ٢٤٠.
- ٢١ . طبرسی، احتجاج، (بیروت، اعلمی) / ٥٢.
- ٢٢ . حبیب الله جلالیان، تاریخ تفسیر قرآن کریم / ٤٧.
- ٢٣ . نهج البلاغه، خطبه ١٩٢.
- ٢٤ . سیوطی، الاتقان، ٢ / ١٨٧.
- ٢٥ . محمد حسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، ١ / ٨٩.
- ٢٦ . طبرسی، احتجاج / ١٣٩.
- ٢٧ . واحدی، اسباب نزول / ٢٠؛ طبرسی، مجمع البیان، ١ / ٣٤٣؛ علامه طباطبائی، المیزان، ١ / ٢٥٠؛ نمونه / ٣٨٤-١- قرطبی / المنار / کبیر / ابوالفتوح، ذیل آیه مربوط.
- ٢٨ . واحدی، اسباب نزول / ٨٣؛ طبرسی، مجمع البیان، ٢ / ٨٤٨؛ علامه طباطبائی، المیزان، ٤ / ٣٧؛ نمونه، ٣ / ١١٥.
- ٢٩ . واحدی، اسباب نزول / ١٠٣؛ طبرسی، مجمع البیان، ٣ / ٩٢؛ علامه طباطبائی، المیزان، ٤ / ٣٨٦؛ نمونه، ٣ / ٤١٦.
- ٣٠ . طبرسی، مجمع البیان، ٤ / ٨٠٢ - ٨٣٩؛ علامه طباطبائی، المیزان، ٩ / ٩٢؛ نمونه، ٧ / ٩٣، ١٨٧.

۳۱. واحدی، اسباب نزول / ۱۷۵؛ آشنایی با علوم قرآن / ۱۱۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۰۹/۵؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۴۱۲/۹؛ نمونه، ۱۳۵/۸.
۳۲. طبرسی، مجمع البیان، ۷۹/۵؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۴۲۴/۹؛ نمونه، ۱۶۸/۸.
۳۳. واحدی، اسباب نزول / ۲۱۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۰۴/۷؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۹۶/۱۵؛ نمونه، ۳۹۰ / ۱۴.
۳۴. طبرسی، مجمع البیان، ۵۵۱/۸؛ نمونه، ۲۷۰/۱۷.
۳۵. قمی ۱۹۲/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۵۵۴/۸؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۳۴۲/۱۶؛ نمونه، ۲۷۸/۱۷.
۳۶. طبرسی، مجمع البیان، ۵۳۶/۸؛ محمد حسین طباطبائی، المیزان، ۳۴۲/۱۶؛ نمونه، ۳۱۶/۱۷؛ در المنثور، ذیل آیه مربوط.
۳۷. تفسیر عیاشی، ۵۶/۱؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۲۶۲/۱.
۳۸. طبرسی، مجمع البیان، ۳۶۳/۱؛ سید محمد باقر حجتی، اسباب نزول / ۹۰؛ نمونه، ۴۱۳/۱؛ واحدی، اسباب نزول / ۲۳؛ رامیار، تاریخ قرآن / ۶۲۸.
۳۹. محمد بن عبدالله زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ۲۹/۱؛ مسند احمد / ۷۴۱۴؛ صحیح مسلم / ۱۹۵/۱؛ سنن بیهقی ۴/۲؛ تفسیر قاسمی / ۲۴/۱.
۴۰. فروع کافی ۲۴۵/۴؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۳۹۲/۱؛ در المنثور، ذیل آیه مربوط.
۴۱. زرقانی، مناهل العرفان، ۱۰۳/۱؛ ابن کثیر / ۱۹۹/۱؛ صحیح بخاری جزء ششم / ۲۸؛ صحیح مسلم / ۳۶۲/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۴۰/۱؛ مسند احمد / ۱۴۴/۶ / ۲۲۷؛ سنن بیهقی / ۹۶/۵؛ رامیار، تاریخ قرآن، / ۶۳۰؛ سید محمد باقر حجتی، اسباب نزول / ۹۴؛ نمونه، ۵۳۶/۱.
۴۲. طبرسی، مجمع البیان، ۵۰۸/۲؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۵۶/۲؛ در المنثور / ۱۰۳/۱؛ رادمنش، علوم قرآن / ۲۹۸؛ نمونه، ۱۲۷/۲.
۴۳. کافی ۲۷۱/۳؛ فقیه / ۱ ح / ۶۰؛ عیاشی / ۱۲۷/۱.
۴۴. طبرسی، مجمع البیان، ۵۹۹/۲؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۲۷۱/۲.
۴۵. در المنثور، ۳۰۱/۱.
۴۶. نمونه، ۱۴۷/۳.
۴۷. طبرسی، مجمع البیان، ۶۰۰/۲.
۴۸. تفسیر الفتوح رازی، ۱۱۶/۱؛ رامیار، تاریخ قرآن / ۶۲۷.
۴۹. سیره ابن هشام، ۲۵۲/۲؛ در المنثور، ۲۵۰/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۲/۱؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۱۹۷/۲؛ نمونه، ۶۷/۲؛ دزفولی، قانون تفسیر / ۲۵۰.
۵۰. تفسیر عیاشی، ۳۴۱/۱؛ صحیح بخاری، کتاب تفسیر، سوره مائده، آیه مربوط؛ ابوالفتوح / ۴۶۰؛ کشف الاسرار، ۲۲۷/۳؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۱۳۴/۶؛ نمونه، ۷۶/۵؛ سید محمد باقر حجتی، اسباب نزول / ۸۶؛ رامیار، تاریخ قرآن / ۶۳۱.

-
- ٥١ . واحدی، اسباب نزول / ٢٢٠.
- ٥٢ . طبرسی، مجمع البیان، ١٤١/٧؛ علامه طباطبائی، المیزان، ١١٨/١٥؛ قمی ١٠٥/٢؛ نمونه، ٤٦١/١٤؛ محمد بکر اسماعیل، دراسات فی علوم القرآن / ٦٣١.
- ٥٣ . طبرسی، مجمع البیان، ٦٢/٩.
- ٥٤ . رامیار، تاریخ قرآن، ٦٢٨/؛ نمونه، ١٦٢/٢١.
- ٥٥ . طبرسی، مجمع البیان، ٤٦١/١٠؛ تفسیر قاسمی ٢٣/١؛ علامه طباطبائی، المیزان، ٣١٦/١٩.
- ٥٦ . نمونه، ٢٤٣/٢٤.
- ٥٧ . لباب النقول / ٧٤٤؛ واحدی، اسباب نزول / ٢٩٠؛ کنزالعرفان، ٢٦٠/٢.
- ٥٨ . سید محمد باقر حجتی، اسباب نزول / ٨٧؛ قاسمی، ٢٣/١.
- ٥٩ . طبرسی، مجمع البیان، ٤١٠/٩؛ علامه طباطبائی، المیزان، ٢٤٠/١٩؛ نمونه، ٣٨/٢٤.